فرهنگ ایران در قلمرو ترکان

اشعار فارسی نعیم فراشری
شاعر و نویسندهٔ قرن نوزدهم آلبانی

دکتر عبدالکریم گلشنی

استاد دانشگاه پهلوی

شیراز ۱۳۵٤

فرهنگ ایران در قلمرو ترکان

اشعار فارسی نعیم فراشری

شاعر و نویسندهٔ قرن نوزدهم آلبانی

دکتر عبدالکریم گلشنی

استاد دانشگاه پهلوی

ناشر: تجارتخانهٔ گلشنی

تأسیس، رشت ۱۳۱۲ هجری قمری /۱۸۹۴ میلادی

نشانی: تهران، خیابان بوذرجمهری، سرای سعدیه. (صندوق پستی۱۷۴۴)

بها ۲۰۰ ریال

چاپ این کتاب درربیع‌الاول سال ۱۳۹۶ هجری قمری / اسفند ۱۳۵۴ هجری شمسی
(۲۵۳۴ شاهنشاهی)/مارس ۱۹۷۶ به تعداد یکهزار نسخه درچاپخانه مصطفوی
شیرازبپایان یافت.

این کتاب تحت شماره ۵۹ - ۵۴/۱۲/۲٤
در ادارهٔ کل فرهنگ وهنرفارس ثبت گردید .

فهرست مطالب

بنام خدا

مقدمه

زبان وادبیات پرمایهٔ فارسی که روزگاری زبان شعروادب حوزهٔ پهناوری ازجهان بشمارمیرفت، طی متجاوزازهزارسال، غالباً بدست اقوام وملل بیگانه درسرزمینهای مختلف شرق وغرب گیتی انتشاریافته است.

اگراعراب درصدر اسلام به قدرت ایمان و ترکان عثمانی در اواخر قرون وسطی به‌ضرب شمشیرتوانستند قلمرومناطق اسلامی‌را بطوروسیعی گسترش دهند، ایرانیان درمسیراین حوادث و جریانات مذهبی و سیاسی و بموازات نفوذ نظامی و اقتصادی مسلمین، زبان و ادبیات فارسی را به‌نیروی قلم و بیشتربدست سلاطین و امیران غیر ایرانی، در این حوزهٔ پهناور، اشاعه دادند.

باید اذعان کرد که عامل اصلی رواج وتوسعهٔ ادبیات فارسی، درروانی لفظ وجذابیت معنی ولطف مضمون آنست که همچون چشمهٔ حیات بخشی، تشنگان

شعروادب راسیراب میسازد وبرای بیان اندیشه و تخیلات شاعر، حد ومرزی نمیشناسد .

ادبیات فارسی دری که تخم آن درقرن سوم هجری به همت امیران سامانی درخطهٔ خراسان بزرگ ویك قرن واندی بعدبدست سلاطین غزنوی درشبه قارهٔ هندپراکنده شده بود، پس ازچندی به برکت وجود استادان وسخنورانی همچون رودکی سمرقندی وفردوسی طوسی درخراسان ومسعودسعد وامیرخسرودهلوی درهند، ریشه دارگردید .

درسدهٔ پنجم بهنگام توسعهٔ فتوحات نظامی وسیاسی سلجوقیان درآناطولی وآسیای صغیر زبان وشعرفارسی نیزبتدریج دراین منطقه نفوذکرد وطی دوقرن بعدکه ادبیات فارسی درسرزمینهای امپراطوری سابق روم شرقی رواج داشت باظهورمولانا جلال الدین محمد رومی وانتشاردیوان مثنوی معنوی، این زبان بتدریج زبان شعروادب شاعران آن دیارگردید وادبیات فارسی پابپای عرفان اسلامی بسوی کمال گرائید .

نهالی که بدین نهج درگلشن ادب جهان پرورش مییافت، بامراقبت وباغبانی نویسندگان وادیبان به درخت تنومندوباروری تبدیل یافت که هنوزهم بخش بزرگی ازجهان راسایه گستراست .

وقتیکه ترکان عثمانی درقرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) سرزمین آلبانی «آرنا اوتستان» رادرشبه جزیره بالکان، ضمیمهٔ متصرفات خود نمودند ، زبان وادبیات فارسی نیزبتدریج توسط شاعران وادیبان ترك به آن خطه راه یافت . درقرن هیجدهم میلادی طریقت بیکتاشی کـه یکی ازسلسله های افراطی طریق تصوف وعرفان بشمارمیرود، بوسیله پاشاهای ترکیه عثمانی به آلبانی نفوذ و رخنه کرد وپیروان این طریقت با الهام ازاندیشه های عارفانهٔ شاعران واستادان ادبیات فارسی کوشیدند، تا باچاشنی عرفان، مکنونات قلبی خودرا درقالب نظم

بسرایند و بالطبع به اشاعهٔ شعر فارسی در آسیای صغیر و شبه جزیرهٔ بالکان کمك فراوان نمودند. در نتیجهٔ این توسعه و گسترش، عدهٔ زیادی از شاعران ترك و غیر ترك از سرزمین های آسیائی و اروپائی امپراطوری عثمانی، علاقه شدیدی به سرودن اشعار فارسی ابراز مینمودند، تا آنجاکه تا اوایل قرن حاضر، ادعای شاعری در مملکت عثمانی باتسلط زبان فارسی ملازمه داشت همچنانکه تفقه در دین اسلام باتسلط درصرف ونحو عربی ملازم است.

تاریخ تطور نظم و نثر فارسی در شبه قارهٔ هند و قلمرو آسیائی ترکیه عثمانی را میتوان به تفصیل در تذکره ها و جنگ ها یافت. آنچه که در این میان کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است، تحقیق در تاریخ ادب و فرهنگ ایران در متصرفات اروپائی امپراطوری آل عثمان است که متأسفانه هنوز یك پژوهش علمی همه جانبه ای که بتواند این خلاء ادبی و تاریخی را پر نماید، شکل نگرفته است.

در نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی که از ۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۱۳۴۹ از طرف دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران برگزار شده بود، نگارنده خطابه ای تحت عنوان «تأثیر ادبیات فارسی در بالکان و اشعار فارسی نعیم فراشری (۱۲۶۲/۱۸۴۶- ۱۸-۱۳۱۷ ﻫ . ق ./۱۹۰۰م.) ایراد کرد.

حاصل مطالعات و تحقیقات بعدی، جمع آوری مواد و منابعی است که میتواند نقش کوچکی در شناساندن **فرهنگ ایران در قلمرو ترکان** داشته باشد.

در اینجا برخود فرض میدانم از همکاریهای صمیمانهٔ دوست محترم **دکتر حسن قلشی** استاد سابق دانشگاه بلگراد، بخاطر ترجمه اشعار آلبانی نعیم، تشکر کنم. سپاسگزاری من بیشتر از اینجهت خواهد بود که این مرد محقق در نهایت بزرگواری، چندین ورق از اشعار فارسی نعیم فراشری را در اختیار نگارنده گذاشت.

آشنائی‌ما باهم ازسال ۱۹۶۶ دردانشگاه هامبورگ، که من‌طی سالهای ۱۹۶۵ـ۶۹ (۱۳۴۴ـ۴۸شمسی) درآن دانشگاه به تدریس‌زبان وادبیات فارسی، تاریخ وفرهنگ‌ایران اشتغال‌داشتم، شروع میشود. دکترقلشی که‌برای استفاده ازمرخصی مطالعاتی به‌آن دانشگاه‌آمده بود، دردروس زبان وادبیات‌فارسی باعلاقه شرکت میکرد و به‌غزلیات سعدی، مولوی وحافظ عشق میورزید.

ازدوست‌فاضل دیگرم **آقای پرفسور علی‌گنجه لی** استادمحقق، کمال امتنان را دارم زیرا که از روی اخوت وصمیمیت، چند متن تـرکی را برایم به‌فارسی‌ترجمه‌کرد وآنراهمراه یادداشتهای مفیدی، دربارهٔچندشاعربیکتاشی، ازآنکارا فرستاد. برایش آرزوی موفقیت دارم .

درپایان باید ازبرادربزرگوارم **جناب‌آقای حاج‌محمد ابراهیم‌گلشنی** قلباً تشکرنمایم که باتهیه‌کاغذاین‌کتاب، علائق‌باطنی خودرا به‌فرهنگ‌ومعارف کشور نشان داده‌اند .

ازخداوندکریم مسألت دارم تا این بنده را درتکمیل تحقیقی که درپیش دارد، نصرت‌فرماید واسباب طبع مجلدات بعدی‌را فراهم نماید .

وما توفیقی الا بالله ...

عبدالکریم گلشنی

شیراز، نهم بهمن‌ماه ۱۳۵۴

زبان فارسی در آسیای صغیر

نفوذ ترکان سلجوقی

درنیمهٔ دوم قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) دوواقعهٔ مهم تاریخی در جهان اسلام ومسیحیت بوقوع پیوست که تأثیرواهمیت آنها چه درفرهنگ اسلامی وچه درتمدن مسیحیت درخوربررسی دقیق علمی وتحقیق همه جانبه است.

نخست فتح میدان ملاذگرد (منازکرت) بدست آلب ارسلان سلجوقی (۴۵۵/۱۰۶۳-۴۶۵/۱۰۷۲) بسال ۴۶۳/۱۰۷۱، که درنتیجهٔ آن اساس حکومت ترك وبنیان سرزمین ترکان درآسیای صغیر گذارده شد (۱) وکوچ نشینان مسلمان ترك بتدریج جای رومیان مسیحی را در آناطولی گرفتند و امپراطوری وسیع بیرانس تجزیه شد .

دوم شروع جنگهای صلیبی بسال ۴۸۸/۱۰۹۵ که طی آن صلیبیون ومسلمین، پس ازچند قرن مناظره وجدال، سرانجام سرنوشت خود را به حکمیت جنگ سپردند .

۱- اخیراً روز۲۶ اوت۱۹۷۱ (۴ شهریور۱۳۵۰)، ازطرف دولت جمهوری ترکیه، نهصدمین سالروز بنیانگذاری سرزمین ترکیه اعلام گردید .

درگیریهای شرق‌وغرب درخاورنزدیك وکشمکشهای ترکان سلجوقی و رومیان وامراء وفرمانروایان منطقه ای درآسیای صغیر وآناطولی ودرپی آن هجوم اقوام مغول‌وتیمور، سبب‌گردید تابعد ازچهار قرن، عاقبت بسال ۱۴۷۱ تقریباً تمام‌این‌خطه‌وسیع‌وحوزهٔ بالکان بتصرف ترکان‌عثمانی که بافتح قسطنطنیه صاحب اعتباروواهمیت فوق‌العاده‌ای درجهان شده بودند، درآید.

منازعات‌ترکان‌سلجوقی باروم شرقی‌را شاید بتوان ازنظرتاریخی، ادامهٔ جنگهای ساسانیان با امپراطوری‌بیزانس محسوب کرد، بااین تفاوت که:

اولا ـ ایرانیان اگرچه‌این بارمستقیماً دراردوکشی‌ها شرکت نداشتند اما فطانت سیاسی نظام‌الملك طوسی وزیرآلب‌ارسلان واندیشه‌ایرانی پیروزیهای نظامی ترکان‌را باعث‌گردید.

ثانیاً ـ بدنبال تسلط نظامی و سیاسی آل سلجوق، فتح‌نهائی ودائمی این سرزمین‌ها نصیب‌ایرانیان‌گردید، زیرا باترویج زبان وشعرفارسی‌واشاعهٔ‌آداب ورسوم ایرانی‌توسط پادشاهان سلاجقهٔ‌روم، ایرانیهاتوانستند، به‌نیروی‌قلم‌وفکر، این اراضی را بتصرف خود درآوردند وحتی‌گاهی‌که بعضی ازنواحی، به‌علل نظامی وسیاسی، ازدست ترکان خارج‌میگردید، تا قرنها، گزندی به‌زبان وادب فارسی نمیرسید.

پیشتازی‌ترکان مسلمان‌درآسیای‌صغیرازاین نظرنیزکه‌مقارن‌باعقب‌نشینی وانحطاط مسلمین دراسپانیا است، برای‌تاریخ اسلام حائزاهمیت فراوان‌است چه‌اینکه ازاواخرقرون وسطی، ترکان عثمانی توانستند چندین قرن برسواحل شرقی‌وجنوبی دریای مدیترانه‌سیادت وحکومت کنند ورقیب‌خطرناك وسرسختی برای اروپای مسیحی باشند.

عثمانیان‌که پس‌ازظهورمغولان وسقوط بغداد دراواسط قرن‌هفتم هجری (سیزدهم میلادی) واضمحلال ایلخانیان وتیموریان درقرن‌بعد، قدرت‌نظامی و

سیاسی سلاجقه‌روم‌وخانان مغول وامراء محلی‌مناطق آسیای‌صغیر وخاورنزدیك را یکجاتصاحب کرده بودند درقرن‌دهم (شانزدهم) خلافت‌را نیز ضمیمه‌سلطنت کردند تا ازقدرت روحانی هم عقب‌نمانده باشند .

ازنتایج مهم دیگرفتح ملاذگرد، ایجاد حکومت سرزمین‌های ترك نشین درآسیای صغیراست‌که بوسیله قبایل‌مختلف‌کوچ نشینان ترك تأسیس گـردید . سلجوقیان‌که توانسته‌بودند اساس یك حکومت مرکزی قدرتمندی را درنـاحیهٔ اناطولی بنیان‌گذارند و موجبات ترکی شدن‌کلیه این مناطق رافراهم نمایند، بیش ازدوقرن دراین‌خطهٔ پهناور فرمانروائی‌کردند .

اهم این حکومت‌ها عبارت‌بودند از:

آل ارتوق (بنی ارتق) ـ سقمان وایلغازی پسران ارتق ، سردارنظامی قشون سلجوقی‌که بلحاظ شرکت در جنگ با امـرای لاتینی‌فلسطین به اعتبارو شهرت رسیده‌بودند، توانستند پایه‌واساس دوشاخه‌ازخاندان ارتقیه‌رادرولایت دیاربکراستوارسازند . مؤسس ارتقیه درحصن‌کیفا، معین‌الدوله سقمان‌به‌سال ۱۱۰۱/۴۹۴ ازطرف سلطان سلجوقی بحکومت آن سامان‌منصوب شد وپس از مدتی‌قلیل، امارت ناحیهٔ ماردین هم به‌آن ضمیمه‌گشت .

درسال۱۱۰۸/۵۰۲ حکمرانی ماردین به نجم‌الدین ایلغازی برادرسقمان واگذارگردید و ازاین تاریخ دوشاخه ازآل ارتوق یکی درکیفا ودیگـری در ماردین از ولایت دیار بکر تأسیس یافتندکـه اولی در سال ۱۲۳۱/۶۲۹ بدست ایوبیان وآن دیگر به سال ۱۴۰۸/۸۱۱ توسط امرای ترکمن قرا قوینلو منقرض گردید .

درفاصلهٔ سالهای ۱۱۲۷/۵۲۱ تا ۱۲۲۳/۶۲۰ نیز شعبه کوچکی ازشاخهٔ ارتقیه کیفا درخرپوت ودیاربکر حکمرانی میکردند. (۱)

در اواسط قرن ششم (دوازدهم) بین بنی اعمام آل ارتوق بر سر تصرف شهر «آمد» اختلاف افتاد . (۲)

با وجود اتحادی که بین حسام الدین تیمورتاش حکمران ماردین و میافاریق و عماد الدین زنگی امیر موصل و حلب از یکطرف و ایل آلدی فرمانروای «آمد» ورکن الدوله داود امیرحصن کیفا و خرپوت ازسوی دیگر انجام گرفت ، سرانجام این شهر به سال ۱۱۸۳/۵۷۹ با دخالت صلاح الدین ایوبی، ضمیمه قلمرو نورالدین محمد امیرارتقیه کیفا گردید . (۳)

آل دانشمند (دانشمندیه) -ازاولادگومشتکین بن دانشمند، امیریکی از قبایل ترك درآسیای صغیر هستند که بهنگام پیشرفت ترکان سلجوقی درآن سرزمین حکومتی در شهرهای سیواس، قیصریه و ملاطیه ازولایت کاپادوکیای قدیم تشکیل داده بود.

این سلسله که امراء آن درجریان درگیریهای مسلمانان با صلیبیون ، دخالت های مهمی داشتند، درنتیجه وجود اختلاف بین آنان وپادشاهان سلاجقه روم، عاقبت بدست همین ترکان هم کیش خویش درنیمه دوم قرن ششم هجری مضمحل شدند وقلمرو آنان بدست سلجوقیان افتاد. (٤)

۱- استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ص ۱۴۸-۱۵۱

2- Islam Ansiklopedisi,3. cilt, (Diyarbekir), Istanbul, 1963.

۳- همانجا : وهمچنین استانلی لین پول، همانجا، ص۱۴۹

٤- استانلی لین پول ، همانجا، ص ۱۳۸-۱۳۹

بنی منگوچك ـ امیر منگوچك غازی، رئیس این خاندان درسال ۴۶۴ هجری، کمی بعد ازفتح ملازگرد، به‌فرمان آلب ارسلان سلجوقی، به‌حکمرانی منطقهٔ ارزنجان منصوب گردید. فرزندانش که بعداً به دوشاخه تقسیم گردیدند تا اواسط قرن هفتم (سیزدهم میلادی) در ارزنجان و ایوریقی فرمانروائی داشتند. (۱)

فخرالدین بهرامشاه (۱۱۵۵/۵۵۰ ـ ۶۲۲ ه. ق./۱۲۲۵ م.) یکی از نوادگان منگوچك است که امارت نسبتاً طولانی داشته است وسلطانی دانش‌دوست وادب پروربود. شاعرمعروف ایران، نظامی گنجه‌ای(متوفی حدود۶۱۴ ه.ق./ ۱۲۱۷م.) «کتاب مخزن الاسراربنام اوکرد» (۲) وبهرامشاه «به‌خدمتش تحفه فرستاد پنج هزاردینار وپنج سراستررهوار جایزه فرمود». (۳)

بنی سلدوق (سلتوك) ـ این‌دودمان نیزازقبایل کوچ نشین ترکمان بشمار میروند. سلدوق خود ازعمال وکارگزاران دستگاه سلجوقیان بود و فرزندان وی حدود یك قرن، از ۴۹۶ تا ۵۹۸ هجری، درناحیهٔ ارزنة الروم حکمرانی داشتند. آخرین امیراین طایفه، علاءالدین بن ملکشاه است که بدست رکن‌الدین سلیمان ثانی (متوفی سال ۶۰۰ ه. ق./۱۲۰۴م.)، ازسلاطین سلاجقه روم، از بین رفت. (۴)

سلجوقیان روم ـ آلب ارسلان چندی پس ازشکست رومانوس دیوجانس، امپراطورروم شرقی، به‌سال ۴۶۵ ه. / ۱۰۷۲ م. درخوارزم کشته شد وپسرش

۱ـ محمد جواد مشکور، **اخبار سلاجقهٔ روم** (با متن کامل مختصرسلجوقنامهٔ ابن بی‌بی)، تهران ۱۳۵۰، ص صدوشصت.

۲ـ ابن البیبی، **مختصر سلجوقنامه**، از روی چاپ لیدن، باهتمام: م. ه. هوتسما، ۱۹۰۲م، ص۲۲. (ازکتاب اخبارسلاجقهٔ روم، همو).

۳ـ هما نجا.

۴ـ محمد جواد مشکور، همانجا.

ملکشاه سلجوقی جانشین وی گردید. سلطان جدید یکی ازبنی اعمام‌خود سلیمان بن‌قتلمش‌راکه درنبرد ملازگردنیزسهمی داشته‌است، به آسیای‌صغیر گسیل‌داشت. سلیمان درنتیجه پیشرفتهای نظامی وفتوحات سرزمین‌های امپراطوری‌بیزانس، در سال ۴۷۰ ه. / ۱۰۷۷ م. ازطرف دولت مرکزی ترکمانان سلجوقی به فرمانروائی این‌منطقه منصوب شد. بدین‌ترتیب بنیان حکومت سلاجقه در روم گذارده شد. دوام این‌حکومت بمدت دویست وسی سال درآناطولی وآسیای صغیربرقراربود. دراین مدت طولانی هیجده‌تن ازسلاطین خاندان سلجوقی حکمفرمائی نمودند. کشمکشهای بیشماروپراکنده‌ای‌که بین آنان وهم کیشان دیگر ترك وصلیبیون مسیحی و رومیان بیزانس و سایر فرمانروایان منطقه‌ای درگرفت زمانی قلمروحکمرانی آنان را وسعت‌بخشید وبه‌اعتباروقدرت ایشان افزایش داد وزمانی مرزجغرافیائی ممالك ایشان را محدودکرد.

سلجوقیان روم درنیمهٔ دوم‌قرن هفتم‌هجری (سیزدهم میلادی) که امپراطوری مغول قدرت فوق‌العاده‌ای یافته‌بود، عملا دست نشانده ایلخانیان بودند. آنها باقبول ایلی ازخانان مغول، منطقهٔ‌آسیای صغیررا پناهگاه امنی‌برای علماء و سخنورانی‌که ناگزیرازجلای وطن‌بودند، بوجودآوردند.

درحدود سال ۷۰۰ ه. / ۱۳۰۰ م. دولت‌اقبال پادشاهان این‌سلسله‌بپایان رسید و از این زمان به‌بعد دیگر نام ونشانی ازآنان در صحنه سیاست و نبرد بچشم نمیخورد.

درنیمه اول قرن هشتم (چهاردهم میلادی) ممالك وسرزمین‌های‌سلاجقه روم تجزیه شد و خاندان آل عثمان که اصلا از قبایل ترك اغز (Oghuz) بوده ودرآغاز قرن هفتم پس از مهاجرت به آسیای صغیر و استخدام دردستگاه سلجوقیان، اخیراً «دریك قسمت ازولایت‌فریژیاکه به Phrygia Epictetus موسوم

بود حکومت میکردند» (۱)، بررقیبان و حریفان دیگر که دعوی قدرت نمائی وفرمانروائی داشتند، چیره شدند وسرانجام دراوایل قرن‌نهم هجری (پانزدهم میلادی) پس ازمرگ تیمورلنگ وتجزیه‌وتقسیم امپراطوری‌وی، ترکان‌عثمانی بتدریج بر کلیه این‌اراضی دست‌یافتند وامپراطوری عثمانی‌را بنیادنهادند.

دراینجا ازذکرسایرقبایل‌وطوایف‌ترك وترکمان‌که تدریجاً دراین‌نواحی مستقرشدندوحتی‌حکومت‌های‌نسبتاً باقدرتی هم‌تشکیل‌دادند، صرفنظرمیکنیم. (۲)

رواج زبان فارسی

سلجوقیان بزرگ که ازآغازکار (۴۲۹ه. ق./۱۰۳۸م.) فرمانبرداری واطاعت ازخلافت بغداد را پذیرفته بودند و درسیاست داخلی ازنظام دیوانی سلف خود، غزنویان تبعیت میکردند، طبعاً زبان عربی را نیز بعنوان زبان دیپلوماسی امپراطوری خویش قبول‌داشتند. دراین وقت‌کلیه دفاتر ومکتوبات سلطانی این‌خاندان به‌تازی نوشته میشدلیکن چون درآئین‌کشورداری وتدبیر جهانداری‌تجربه‌ای نداشتند تشکیلات وزارت وديوان رسالت را به‌ایرانیان، که‌همیشه دراین‌فنون مهارت و شایستگی خاصی‌را دارابودند، سپردند.

ابونصرعمیدالملك‌کندری (مقتول ۴۵۶ه. ق./ ۱۰۶۴م.) و ابوالحسن علی‌بن ابی الطیب الباخرزی (مقتول ۸ـ۴۶۷ ه. ق./۱۰۷۵م.) که اولی‌وزیر ودومی دبیردیوان رسالت ساطان طغرل (۱۰۳۸/۴۲۹ـ۴۵۵ ه. ق./۱۰۶۳م.) وجانشینش آلب ارسلان (۱۰۶۳/۴۵۵ـ۴۶۵ ه. ق./۱۰۷۲م.) بودند، ازجمله ایرانیانی هستندکه نه تنها درفن دبیری بلکه درلغت تازی نیزازاستادان مسلم بشمار میروند.

۱ـ استانلی لین پول، **همانجا**، ص۱۶۷.

۲ـ برای‌کسب اطلاع بیشتر دراین زمینه رجوع‌کنید به: محمد جواد مشکور، **اخبارسلاجقه روم**، ص صدوپنجاه وهشت تا صد وهفتاد ودو.

محمد بن عمرالرادویانی (متوفی در اواخر نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری/یازدهم‌میلادی) مصنف کتاب **ترجمان البلاغه** به‌زبان فارسی، «همه‌جا کلمه‌های (پارسیان) و (پارسی گویان) رادربرابر (دبیران)و(تازی گویان)بکار برده وبدینسان، دبیری‌را مرادف تازی‌گوئی‌آورده است». (۱)

ازاین روایت معلوم میگرددکه دیوان رسالت این‌خاندان تاعصرملکشاه سلجوقی(۴۶۵/۱۰۷۲–۴۸۵ هـ . ق./۱۰۹۲م.) به‌عربی‌نوشته میشده‌است‌وظاهراً دراواخرسلطنت این‌پادشاه، به همت ومجاهدت وزیراعظم خواجه نظام‌الملک طوسی (مقتول درسال ۴۸۵ هـ . ق./۱۰۹۲م.) به فارسی تغییریافت .

درعهد سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱/۱۱۱۸–۵۵۲ هـ . ق . /۱۱۵۷ م .) مؤیدالملک منتخب‌الدین اتابک‌علی بن‌احمد جوینی (متوفی درحدود سال ۵۵۳ هـ . ق./۱۱۵۸م .) دبیروصاحب دیوان رسالت، نامه‌های دیوانی را به‌فارسی می‌نوشته است .

خوشبختانه مجموعه ای ازاین مکتوبات فارسی‌که باهتمام این منشی دانشمندایرانی جمع‌آوری شده‌است بنام **عتبة الکتبه** موجوداست.این‌مجموعه صرفنظرازارائه نمونه های نثرفارسی درفن ترسل وشیوه نـامه نگاری دردوره سلجوقیان، حاوی‌نکات سودمند تاریخی وسیاسی این‌عصر نیزمیباشد. (۲)

۱ـ قاسم‌تویسرکانی، **تاریخی اززبان تازی درمیان ایرانیان‌پس‌ازاسلام** (انتشارات دانشسرایعالی شماره ۳۹)، تهران۱۳۵۰، ص۲۸۷ .

۲ـ قدیمی‌ترین اسنادوفرامین سلاطین‌به فارسی‌را تاقبل ازحکومت ایلخانیان مغول درایران (۶۵۴/۱۲۵۶–۷۵۴ هـ . ق./۱۳۵۳م.)، فقط درمجموعه‌ها وآثاری‌نظیرمنشآت دیوانی ومکتوبات درباری میتوان‌یافت. ازدوره ایلخانیان به‌بعد، اصل‌فرمان‌هاونامه‌های فارسی پادشاهان موجود است .

برای‌کسب اطلاعات بیشتردراین‌باره رجوع کنید به‌مقدمه وبخش اول کتاب نفیس **تحقیقاتی درباره‌ی نظام‌دیوانی‌ممالک‌اسلامی‌بادسترسی‌به‌اسنادترکمانان وصفویان**، تألیف پرفسور هریبرت بوسه، خاورشناس محقق‌آلمانی :

Heribert Busse, Untersuchungen zum islamtschen Kanzleiwesen an Hand turkmenischer und safawidischer Urkunden. Kairo 1959.

زبان‌فارسی که‌براستی‌جای‌خودرا درتشکیلات اداری‌وسیاسی‌سلجوقیان پیداکرده بود، کم‌کم توسعه‌یافت. مکتوبـــات ودفاتردیوان ودبیری رسائل، باستثنای نامه‌هائی‌که به درباربغداد میرفت، ازتازی به فارسی تبدیل‌گردید و توجه‌بشعروادب فارسی روزافزون شد. سلاطین‌سلجوقی به‌شنیدن‌وخواندن‌شعر فارسی علاقه‌ودلچسبی نشان‌میدادند وحتی «برخی ازپادشاهان این سلسله خود بزبان فـارسی شعر میگفته اند مـانند معزالدین و ناصرالدین ابوالحارث احمـد سنجربن ملکشاه (۵۱۱-۵۵۲) ومحمدبن ملکشاه وپسراوسلیمان بن‌محمد(۵۵۵-۵۵۶) وآخرین پادشاه این‌خاندان طغرل‌بن ارسلان (۵۷۱-۵۹۰) . » (۱)

باید اذعان‌کردکه فرهنگ ایرانی/ اسلامی‌روح ونشاط تازه‌ای به‌کالبد ترکمانان سلجوقی دمید. مدارس نظامیه، مساجد جامع، آثارتاریخی‌وهنری، شاهکارهای علمی وادبی دانشمندان وسخنوران این‌عصر، سهم‌ایرانیان را در غنی‌ساختن فرهنگ متعالی‌اسلامی نشان‌میدهد.

دراین‌میان دربار پادشاهان سلاجقه روم درآسیای صغیرگرایش بیشتری به‌کسب معارف وثقافت ایرانی نشان میداد. درآنجا محیط سیاسی، هنری و ادبی رنگ‌ایرانی بخودگرفته بود. آئین‌کشورداری ونظام دیوانی بـــاتجربه و دانش ایرانی اداره میشد ونامه‌ها وفرامین درباری‌را بفارسی می نوشتند.

اگرسلجوقیان بزرگ علاقه شدیدی بداشتن اسامی والقاب عربی، نظیر **رکن الدین ابوطالب (طغرل) و جلال‌الدین ابوالفتح (ملکشاه)**، نشان‌می-دادند، درمقابل سلاطین سلاجقه‌روم بیشترنام‌های پادشاهان‌قدیم‌ایران‌رابرخود مینهادند **کیخسرو، کیکاوس، کیقباد، بهرامشاه، فرامرز و ...**

اسامی وعنـاوین این فرمـانروایان وشاهزادگان، درکتابـهای تاریخی

۱- سعید نفیسی، **تاریخ نظم ونثردرایران ودرزبان فارسی**، جلد اول، تهران ۱۳۴۴، ص۸۰.

سده‌های هفتم و هشتم‌هجری مکرر آمده است. (۱) وزیران ورجال این شاهان نیزغالباً ایرانی‌بودند، مردانی ازبلادطوس وتبریزوکاشان ودیلم واصفهان.

سلجوقیان روم، تحت‌تأثیرمعارف وتمدن ایرانی، شعراء ونویسندگان، معماران وهنرمندان رابخلق آثارنفیس تشویق میکردند. دراین‌عهد، با توجه خاص پادشاهان ورجال درباری، فرهنگ ایرانی/ اسلامی درمنطقه آسیای صغیربه‌کمال‌خود دست‌یافت که بعدها ترکان‌عثمانی برای‌قوام ونظام‌امپراتوری پانصدساله خود ازآن بهره هاگرفتند.

کاخ قبادآباد، پایتخت علاءالدین کیقباد اول (۶۱۶/۱۲۱۹-۶۳۴ ه. ق./ ۱۲۳۷م.) که اخیراً در یکصد کیلومتری قونیه توسط باستانشناسان ترك از زیر خاك بیرون‌آمده‌است، یادگاری ازهنروهنرمندی ایرانی‌است. دیوارهای‌تالار این‌کاخ باتصاویری ازصحنه‌های رزمی شاهنامه‌فردوسی زینت گرفته‌است. شاید «اینها قدیم ترین تصاویری است که درآنها داستانهای شاهنامه موضوع نقاشی قرارگرفته است و علاوه براهمیتی‌که ازجنبهٔ هنری و تاریخ هنر دارد ازنظربیان نفوذ حماسهٔ ملی ایران درآن سرزمین حائزارزش بسیاری است و سبب رواج آنهمه نامهای کیانی را روشن میکند». (۲)

۱- رجوع شود به آثارنویسندگانی چون:

نجم‌الدین ابوبکرمحمد بن‌علی‌بن سلیمان بن محمد الراوندی، **راحة الصدورو آیةالسرور** «تألیف حدود سال ۵۹۹ ه. ق.»: شهاب‌الدین محمد بن احمد بن علی‌بن محمد منشی خرندزی زیدری نسوی، **سیره جلال الدین مینکبرنی** «تألیف به‌عربی، سال ۶۳۹ ه. ق.»: ناصرالدین حسین بن‌محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهوربه «ابن البیبی‌المنجمه»، **الاوامرالعلائیه فی الامور العلائیه** وملخص آن **مختصرسلجوقنامه** «تألیف حدود سال ۶۸۰ ه. ق»: خواجه کریم الدین محمود بن محمد آقسرائی، **مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار** «تألیف درسال ۷۲۳ ه.»: حمدالله‌مستوفی‌قزوینی، **تاریخ گزیده** تألیف به‌سال ۷۳۰ ه.» :؟، **تاریخ آل سلجوق درآناطولی** «تألیف بسال ۷۶۵ ه.».

۲- محمدامین‌ریاحی، **نفوذزبان‌وادبیات‌فارسی‌درقلمروعثمانی**، تهران ۱۳۵۰، ص۸.

زبان‌فارسی چندین قرن زبان‌رسمی و درباری سلاجقهٔ‌روم‌را تشکیل‌میداد. اصولا درسده‌های‌هفتم و هشتم هجری (سیزدهم وچهاردهم‌میلادی)زبان‌فارسی نه‌تنها زبان علمی وادبی منطقه‌آسیای صغیررا تشکیل میداد بلکه دربین طبقات مختلف‌مردم نیزدوستداران فراوانی داشته‌است .کتابهاورسالات بیشماری را میشناسیم‌که طی‌این مدت دراین‌حوزه وسیع‌بفارسی‌تألیف شده‌است ودرمقدمه اکثراین کتابها «تصریح گردیده‌که زبان‌فارسی بیش‌ازعربی مفهوم عامه‌مردم‌آن دیاراست». (۱)

بنظرمیرسد ذکرنمونه‌ای ازاین شواهد دراینجا لازم‌باشد تادانسته‌شودکه حکمرانان ترك زبان‌این منطقه‌نیزبه رواج‌زبان فارسی‌سخت علاقه داشتند . علامه قطب‌الدین‌محمودشیرازی(متوفی۷۱۰ ه . ق./۱۳۱۰م.)پزشك‌وریاضیدان شهیرایرانی درمقدمه رساله‌فارسی **اختیارات مظفری** که تلخیص وترجمه‌ایست ازدیگرآثار فارسی و عربی وی ازجمله **نهایةالادراك فی درایة الافلاك**(۲) و آنرا به‌مظفرالدین یولوق ارسلان چوپانی قسطمونی هدیه‌کرده‌است،مینویسد:

«ازحضرت...یولق ارسلان... اشارتی‌رفت‌که‌فصلی چنددرشرح‌اوضاع وافلاك واجرام پردازد... وتعبیرآن به‌الفاظ فارسی طرازد تا عواید فوائد او خاص‌وعام راشامل بود». (۳)

۱ـ م.ا.ریاحی، ایضاً،ص۱۲(باستناد مقاله‌شادروان‌پرفسوراحمدآتش،استادایرانشناس ترك:
A. Ates, "Hicri VI-VIII asirlarinda Anadolu'da farsca eserler", **Turkiyat mecmuasi** C VII-VIII, cuz 11, S. 94-135.).

۲ـ ذبیح‌الله‌صفا، **تاریخ ادبیات درایران**، جلدسوم (بخش‌اول)، ص۲۷۱ .

۳ـ محمدامین ریاحی، همانجا (ایضاً باستناد مقاله احمدآتش). همچنین‌رجوع‌شود به: (نجم‌الدین ابوبکرعبدالله رازی «دایه» (متوفی‌سال ۶۵۴ ه . ق./۱۲۵۶م .) **مرصاد العباد من‌المبدء الی‌المعاد**، باب‌اول، ص۷و۸ «... دربیان‌آنکه این‌کتاب‌رانهادن سبب‌چه بودخاصه بپارسی... با یارنوارغم‌کهن‌باید‌گفت با او بزبان اوسخن بایدگفت
لاتفعل‌وافعل‌نکند چندان‌سود چون‌باعجمی‌کن‌ومکن‌بایدگفت»

دربار سلاطین سلاجقه روم مرکز تجمع دانشمندان وفضلای ایرانی و گویندگان پارسی‌گوی بود. پادشاهان شاعران را بسرودن قصاید وقطعات شعرفارسی تشویق وترغیب میکردند وخود نیزبفارسی شعرمیگفتند.

درزیرفهرستی‌ازبعضی‌سلاطین وشاهزادگان این‌سلسله‌که **خود به‌فارسی شعرسروده‌اند** ویا **ممدوح** گویندگان معاصرخویش بوده‌اند وهمچنین معرفی برخی از **شاعران پارسی‌گوی** وتعدادی از**تألیفات وآثارفارسی دانشمندان و علمای عصرسلجوقیان‌روم** راباذکرمأخذ میآورم.

درتدوین این‌فهرست هیچ‌توجهی به‌زادگاه وملیت شاعران ونویسندگان این دوره نشده‌است، بلکه‌مراد ومنظور ازارائه‌آن فقط تأکید وتأیید بیشتر این نکته است‌که زبان‌فارسی درعهد سلاجقه روم، خاصه‌درسده‌های ششم‌تا هشتم هجری قمری / دوازدهم تاچهاردهم میلادی، تاچه اندازه درآسیای صغیر رواج داشته است.

این فهرست درچهار موضوع، به ترتیب زمان وبشرح زیر، طبقه بندی شده است:

الف- بعضی‌ازسلاطین وشاهزادگان‌سلاجقۀروم که‌بفارسی‌شعرسروده‌اند

ب- چندتن ازپادشاهان وامیرزادگان شعردوست‌این دودمان‌که‌ممدوح بعضی ازگویندگان معاصرخویش بوده‌اند.

ج- گروهی ازشاعران پارسی‌گوی عهدسلجوقیان روم‌درآسیای صغیر.

د- تعدادی ازآثاروتألیفات فارسی دانشمندان و نویسندگان این‌عصر.

الف ـ بعضی ازسلاطین وشاهزادگان سلاجقهٔ روم که بفارسی شعر سروده اند

سلطان/شاهزاده	شعر	مأخذ
۱ـ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول * (۵۸۸/۱۱۹۲ـ۵۹۲ه . ق./۱۱۹۶م.) و (۶۰۱/۱۲۰۴ـ۶۰۷ه.ق./۱۲۱۰م.)	مثنوی	ابن بی بی (۱)
۲ـ سلطان رکن‌الدین سلیمان دوم (۵۹۲/۱۱۹۶ـ۶۰۰/۱۲۰۴)	رباعی	ابن بی بی (۲)
۳ـ شاهزاده ملك ناصر الدین برکیارق شاه	منظومه‌حورزاد و پریزاد	ابن بی بی (۳)
۴ـ سلطان عزالدین کیکاوس اول (۶۰۷/۱۲۱۰ـ۶۱۷/۱۲۲۰)	دو بیتی	ابن بی بی (۴)
۵ـ سلطان علاءالدین کیقباد اول (۶۱۶/۱۲۱۹ـ۶۳۴/ ۱۲۳۷)	رباعی‌ودوبیتی	ابن بی بی (۵)
۶ـ شاهزاده ملك علاءالدین داود شاه	دوبیتی	ابن بی بی (۶)

---

* ارقام وحروف داخل پرانتز نشان دهنده سالهای سلطنت به هجری قمری ومعادلش به‌سال مسیحی است .

۱ـ ناصرالدین حسین بن‌محمد...ابن‌البیبی، **الاوامر العلائیه فی‌الامور العلائیه**.ص۹۱

۲ـ **همانجا** ، ص۵۹

۳ـ **همانجا** ، ص ۲۲

٤ـ **همانجا** ، ص ۱۹۹

۵ـ **همانجا** ، ص۲۲۸

٦ـ **همانجا** ، ص۳۵۸

ب ـ چندتن از پادشاهان و امیرزادگان شعردوست این دودمان که ممدوح بعضی از گویندگان معاصر خویش بوده‌اند

سلطان / شاهزاده	گوینده	شعر	مأخذ
۱ـ سلطان رکن‌الدین سلیمان دوم * (متوفی سال ۶۰۰هـ . ق./۱۲۰۳م.)	ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی (۵۹۸/۲ـ۱۲۰۱)	قصیده	ابن‌بی‌بی(۱)
۲ـ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول (۱۲۱۱/۶۰۷)	نجم‌الدین ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی (حدود ۱۲۰۶/۶۰۳)	قصیده	راوندی(۲)
۳ـ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو اول	صدرالدین محمد بن مجدالدین اسحق قونیوی (۱۲۷۴/۶۷۳)	چکامه	مشکور(۳)
۴ـ سلطان عزالدین کیکاوس اول (۱۲۲۰/۶۱۷)	دختر حسام‌الدین سالار حکمران موصل (قرن هفتم/سیزدهم)	قصیده (ترکیب‌بند)	ابن‌بی‌بی(۴)
۵ـ سلطان عزالدین کیکاوس اول	نظام‌الدین احمد ارزنجانی (قرن هفتم/ سیزدهم)	قصیده	ابن‌بی‌بی(۵)

---

* ارقام وحروف داخل پرانتز نشان دهنده سال مرگ به‌هجری قمری ومعادلش به‌سال مسیحی است.

۱ـ ناصرالدین حسین بن محمد ... ابن‌البیبی، **الاوامر العلائیه فی‌الامور العلائیه**، ص۶۱

۲ـ نجم‌الدین ابوبکر محمد...راوندی، **راحة الصدور و آیة السرور**، بسعی وتصحیح محمد اقبال ، تهران ۱۳۳۳، ص۷-۴٦٤

۳ـ محمدجواد مشکور، **اخبار سلاجقه روم**، مقدمه (فصل سوم) ، ص نود وچهار.

٤ـ ناصرالدین حسین بن محمد ... ابن‌البیبی، **همانجا** ، ص ٦-۱۲۲ ۵ـ ایضاً، **همانجا**، ص۷-۱۲۶

۶ـ ملک فخرالدین بهرامشاه بن داود (۱۲۲۵/۶۲۲)	جمال‌الدین الیاس بن‌یوسف نظامی گنجه‌یی (حدود ۱۲۱۷/۶۱۴)	مخزن الاسرار	ابن‌بی‌بی(۱)
۷ـ سلطان علاءِ الدین کیقباد اول (۱۲۳۷/۶۳۴)	نظام‌الدین احمد ارزنجانی (قرن هفتم/سیزدهم)	فتحنامه	مشکور(۲)
۸ـ سلطان علاءِ الدین کیقباد اول	بهاءِ الدین احمدبن‌محمود قانعی طوسی (بعد از ۱۲۷۳/۶۷۲)	منظومه‌سلجوقنامه	صفا(۳)
۹ـ سلطان غیاث‌الدین کیخسرودوم (۱۲۴۵/۶۴۳)	بهاءِ الدین احمدبن‌محمود قانعی طوسی	منظومه‌سلجوقنامه	صفا(۴)
۱۰ـ سلطان عزالدین کیکاوس دوم (۱۲۵۷/۶۵۵)	بهاءِ الدین احمدبن‌محمود قانعی طوسی	منظومهٔ کلیله‌ودمنه	صفا (۵)
۱۱ـ ملک محیی‌الدین مسعود شاه	ابوحنیفه عبدالکریم بن ابی‌بکر	مجمع‌الرباعیات	ریاحی(۶)
۱۲ـ سلطان غیاث‌الدین کیخسروسوم (۱۲۸۲/۶۸۱)	ناصرالدین حسین بن‌محمدمشهور به‌ابن‌البیبی (اواخرقرن‌هفتم/سیزدهم)	شاهنامه	مشکور(۷)

۱ـ ناصرالدین حسین بن‌محمد ... ابن البیبی، **همانجا**، ص ۲-۷۱

۲ـ محمدجواد مشکور، **همانجا**، مقدمه (فصل اول)، ص بیست وهفت .

۳ـ ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، جلدسوم (بخش اول)، ص۶-۵۰۶-۴۸۷ . ٤ـ ایضاً . ۵ـ ایضاً .

۶ـ محمد امین‌ریاحی، **همانجا**، ص۱۲و۲۹ (رک به الاوامرالعلائیه ابن بی‌بی، ص۲۲) .

۷ـ محمد جواد مشکور، **همانجا**، مقدمه (فصل اول)، ص بیست وچهار.

ج ـ گروهی از شاعران پارسی‌گوی عهد سلجوقیان روم درآسیای صغیر

شاعر	شعر	مأخذ
۱ـ نجم‌الدین ابوبکر محمدبن‌سلیمان‌راوندی (حدود سال ۱۲۰۶/۶۰۳)	قصیده مدحیه	راوندی(۱)
۲ـ سعدالدین محمدبن‌مؤید بن‌ابی‌بکرحموی (۱۲۵۲/۶۵۰)	اشعارفارسی	نفیسی(۲)
۳ـ نجم‌الدین ابوبکرعبدالله بن محمد رازی معروف به«دایه» ومتخلص به «نجم» (۱۲۵۶/۶۵۴)	اشعارعارفانه	صفا(۳)
۴ـ مولاناجلال‌الدین‌محمدبن‌بهاءالدین‌بلخی مشهوربه مولوی (۱۲۷۳/۶۷۲)	مثنوی دیوان‌شمس‌تبریزی	صفا(۴)
۵ـ بهاءالدین‌احمدبن‌محمود قانعی‌طوسی (بعداز۱۲۷۳/۶۷۲)	منظومه‌سلجوقنامه منظومه کلیله ودمنه	صفا(۵)
۶ـ نصیر الدین محمد بن ابراهیم سیواسی (بعد از ۱۲۷۲/۶۷۱)	مونس العوارف (درمعجزات و معراج پیامبر)(ص)	نفیسی(۶)
۷ـ فخرالدین‌ابراهیم‌بن‌بزرجمهرعراقی (۱۲۸۹/۶۸۸)	دیوان‌شعر	صفا(۷)

۱ـ نجم‌الدین ابوبکرمحمد... راوندی، **همانجا**، ص۹ـ۴۵۸ و۷ـ۴۶۴.

۲ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص۱۱٦ .

۳ـ ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۲)، ص ۳ـ۱۱۹۲

۴ـ ایضاً، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۱)، ص ۸٦ـ٤٤۸

۵ـ ایضاً، **همانجا**، ص ٥۰٦ـ٤۸۷

۶ـ سعیدنفیسی، **همانجا**، ص۲ـ۱٥۱؛ ذبیح‌الله‌صفا، **همانجا**، ج‌سوم(بخش۲)، ص۱۳۱۸

۷ـ ذبیح‌الله صفا. **همانجا**، ج‌سوم (بخش۱)، ص۸٤ـ٥٦۷

۸ـ ناصرالدین حسین بن محمد بن علی مشهور به ابن البیبی (اواخر قرن هفتم/سیزدهم)	شاهنامه	مشکور(۱)
۹ـ صاحب مجدالدین ابی بکر (قرن هفتم/سیزدهم)	دوبیتی	ابن بی بی(۲)
۱۰ـ شمس الدین حمزة بن المؤید الطغرائی (قرن هفتم/سیزدهم)	رباعی	ابن بی بی(۳)
۱۱ـ نظام الدین احمد ارزنجانی (قرن هفتم/سیزدهم)	قصیده و رباعی	ابن بی بی(۴)
۱۲ـ جلال الدین قاضی ورکانی (قرن هفتم/سیزدهم)	قصیده	ابن بی بی(۵)
۱۳ـ صاحب شمس الدین محمد اصفهانی (قرن هفتم/سیزدهم)	قصیده	ابن بی بی(۶)
۱۴ـ ابوبکر بن زکی المتطیب القونیوی ملقب به صدر (۶۹۴/۵ـ۱۲۹۴)	قصیده	درخشان(۷)
۱۵ـ یوسفی ارزنجانی (بعداز ۶۹۹/۱۳۰۰ـ۱۲۹۹)	منظومه خاموش نامه	ریاحی(۸)

۱ـ محمدجواد مشکور، **همانجا**، مقدمه (فصل اول)، ص بیست وچهار.

۲ـ ناصرالدین حسین بن محمد... ابن البیبی، **همانجا**، ص ۱ـ۲۰۰

۳ـ ایضاً، **همانجا**

٤ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۷-۱۲٦و۲۰۲

۵ـ ایضاً، **همانجا**، ص ٦ـ۵۷۴

۶ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۸۰-۵۷۹

۷ـ مهدی درخشان، «نثرزبان فارسی درترکیه وشناسانیدن چند کتاب»، **مجموعهٔ سخنرانیهای دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی**، (مشهد، ۱۱تا۱٦ شهریورماه ۱۳۵۰) جلد اول، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد، ص ۱۰۰

۸ـ محمد امین ریاحی، **همانجا**، ص ۱۷

۱۶- ناصری سیواسی　　منظومهٔ فتوت نامه　　صفا(۱)
(بعد از۶۹۹/۱۳۰۰-۱۲۹۹)

۱۷- سیف‌الدین ابوالمحامدمحمدالفرغانی　　دیوان‌شعر　　صفا(۲)
آقسرائی (بعد از۷۰۵/۱۳۰۵)

۱۸- بهاءالدین محمد(احمد)بن جلال‌الدین‌محمد　　مثنوی‌ولدنامه　　سلطان‌ولد(۳)
معروف به‌سلطان‌ولد (۷۱۲/۱۳۱۲)　　دیوان‌قصائد

۱۹- شمس‌الدین احمد افلاکی　　اشعارفارسی　　صفا(۴)
(۷۶۱/۶۰-۱۳۵۹)

۱- ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۱)، ص۶۶۰-۶۵۹

۲- ایضاً، **همانجا**، ص ۶۲۳-۴۵

۳- بهاءالدین محمدبن جلال‌الدین سلطان ولد، **ولدنامه**، به‌تصحیح جلال الدین همائی، چاپ اقبال، تهران ۱۳۱۵ ﻫ . ش .

۴- ذبیح‌الله‌صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۲)، ص ۱۲۸۵ .

د ـ تعدادی از آثار وتألیفات فارسی دانشمندان و نویسندگان این عصر

نویسنده (مؤلف)	کتاب (رساله)	بنام	مأخذ
۱ـ شهاب‌الدین ابوالفتوح یحیی سهروردی (شیخ اشراق)، (مقتول ۵۸۷/۱۱۹۱)	پرتونامه	ملک ناصرالدین برکیارق شاه	ابن بی بی(۱)
۲ـ شرف‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلسی (۶۰۰/۱۲۰۳)	کامل التعبیر	قلیج ارسلان بن مسعود	نفیسی(۲)
۳ـ نجم‌الدین ابوبکر محمدبن علی بن سلیمان راوندی (حدود ۶۰۳/۱۲۰۶)	راحة الصدور و آیة السرور	غیاث الدین کیخسرو اول	راوندی(۳)
۴ـ محمدبن غازی ملطیوی (بعد از ۶۰۶/۱۲۰۹)	روضة العقول (ترجمهٔ مرزبان نامهٔ مرزبان بن رستم از طبری)	به تشویق رکن‌الدین سلیمان دوم	صفا(۴)
۵ـ سعدالدین وراوینی (بعد از ۶۲۲/۱۲۲۵)	مرزبان نامه (ترجمه‌ای دیگر از مرزبان نامهٔ مرزبان بن رستم)	خواجه ابوالقاسم ربیب‌الدین هارون	صفا(۵)

۱ـ ناصرالدین حسین... ابن بی بی، **الاوامر العلائیه ...** ص ۲۵ ۲ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ج اول، ص ۱۲۸

۳ـ نجم‌الدین ابوبکر... راوندی، **راحة الصدور...**، ص ۶۳ـ۵۷

٤ـ ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج دوم، ص ۵ـ۱۰۰۳ ۵ـ ایضاً، ص ۸ـ۱۰۰۵

۶ـ بهاءالدین محمدبن حسین بلخی (بهاء ولد) (۱۲۳۰-۱/۶۲۸)	کتاب المعارف		نفیسی(۱)
۷ـ سعدالدین محمدبن مؤیدبن ابی بکر حموی (۱۲۵۲/۶۵۰)	سکینة الصالحین		نفیسی(۲)
۸ـ نجم الدین ابوبکر عبدالله رازی «دایه» (۱۲۵۶/۶۵۴)	مرصادالعبادمن المبدءالی المعاد	علاءالدین کیقباداول	رازی ~~صفا~~(۳)
۹ـ نصیرالدین محمدبن ابراهیم ساعتی سیواسی (بعد از ۱۲۷۲/۶۷۱)	دقائق الحقایق		نفیسی(۴)
۱۰ـ جلال الدین محمدبن بهاءالدین بلخی رومی «مولوی» (۱۲۷۳/۶۷۲)	فیه مافیه		صفا(۵)
۱۱ـ صدرالدین محمدبن مجدالدین اسحق قونیوی (۱۲۷۴/۶۷۳)	تبصرة المبتدی وتذکرة المنتهی		صفا(۶)

۱ـ سعیدنفیسی، **همانجا**، ص۱۲۱

۲ـ ایضاً، ص۱۱۶

۳ـ نجم الدین ابوبکر... رازی، **مرصاد العباد**، ص۱۷

٤ـ سعیدنفیسی، **همانجا**، ص ۲-۱۵۱

۵ـ ذبیح الله صفا، **همانجا**، ج سوم (بخش۱)، ص۸۶-۴۲۸

٦ـ ایضاً، ج سوم (بخش۲)، ص۱۳۱٦

۱۲ـ ناصرالدین حسین بن مجدالدین محمد «ابن البیبی المنجمه» (بعداز ۱۲۸۱/۶۸۰)	الاوامرالعلائیه فی الامور العلائیه	علاءالدین کیقباد	ابن بی بی(۱)
۱۳ـ سراج الدین محمود بن ابی بکر بن احمد ارموی (۱۲۸۳/۶۸۲)	لطایف الحکمه		نفیسی(۲)
۱۴ـ شمس الدین محمدبن قاضی امین الدین دنیسری (بعد از ۱۲۸۳/۶۸۲)	نوادر التبادر لتحفة البهادر		صفا(۳)
۱۵ـ محمدبن محمد بن محمود خطیب (بعد از ۱۲۸۴/۶۸۳)	قسطاط العداله فی قواعد السلطنه		ریاحی(۴)
۱۶ـ بدرالدین نخشبی رومی (بعد از ۱۲۸۵/۶۸۴)	الترسل الی التوسل		نفیسی (۵)
۱۷ـ حسن بن عبدالمؤمن خوئی (بعداز ۱۲۹۱/۶۹۰)	غنیة الکاتب ومنیة الطالب		درخشان ۶)

۱ـ ناصرالدین حسین ابن بی بی، **الاوامرالعلائیه**، ص۱۱
۲ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص ۱ـ۱۵۰
۳ـ ذبیح الله صفا، **همانجا**، ج سوم (بخش۲)، ص۱۳۱۷
۴ـ محمدامین ریاحی، **همانجا**، ص۱۶
۵ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص۱۵۱
۶ـ مهدی درخشان، **همانجا**، ص۳ـ۱۰۲

۱۸- ابوبکربن‌زکی المتطیب القونیوی(صدر) (۶۹۴/۵-۱۲۹۴)	روضة الکتاب وحدیقة الالباب		درخشان(۱)
۱۹- ناصری سیواسی (بعد از۶۹۹/۱۲۹۹)	کتاب الاشراق		صفا(۲)
۲۰- قطب‌الدین‌محمود بن‌مسعودشیرازی «علامه» (۷۱۰/۱۳۱۰)	درة التاج لغرة الدباج	امیردباج ازملوک‌اسحاقیه گیلان	صفا(۳)
۲۱- بهاءالدین‌محمد (احمد) بن‌جلال‌الدین محمد «سلطان ولد» (۷۱۲/۱۳۱۲)	معارف سلطان ولد		نفیسی(۴)
۲۲- فریدون‌بن احمدسپهسالار (اوایل قرن هشتم/چهاردهم)	رساله درتصوف		صفا(۵)
۲۳-کریم‌الدین محمود بن محمدآقسرائی (بعد از۷۲۳/۱۳۲۳)	مسامرة الاخبارومسایرة الاخیار	امیرتیمورتاش‌بن امیرچوپان	صفا(۶)

۱- مهدی‌درخشان، **همانجا**،ص ۱-۱۰۰

۲- ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۱) ص۶۵۹

۳- ایضاً، ج‌سوم(بخش۲)، ص ۱۲۲۹

۴- سعید نفیسی ، **همانجا**، ص ۱۹۹

۵- ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۲) ، ص ۴-۱۲۵۲

۶- ایضاً، **همانجا**، ص ۶-۱۲۵۵

۲۴ـ قاضی احمد ختنی (بعد از۷۳۳/۳ـ۱۳۳۲)	الولد الشفیق و الحافد الخلیق	درخشان(۱)
۲۵ـ امیربن خضرمالی قرمانی‌مولوی (بعد از۷۵۶/۱۳۵۵)	کنز التحف	نفیسی(۲)
۲۶ـ شمس‌الدین احمدافلاکی عارفی (۷۶۱/۶۰ ـ ۱۳۵۹)	مناقب العارفین	صفا(۳)
۲۷ـ ؟ ؟ (بعد از۷۶۵/۱۳۶۳)	تاریخ آل سلجوق(الآثارالمولودیه‌فی‌ادوارالسلجوقیه)	درخشان(۴)
۲۸ـ جمال الدین محمدآقسرائی (بین۸۰ـ۷۷۰/۷۸ـ ۱۳۶۸)	اسئله واجوبه	ریاحی(۵)

۱ـ مهدی‌درخشان، **همانجا**، ص۹۷
۲ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص ۱۹٤
۳ـ ذبیح‌الله صفا، **همانجا**، ج‌سوم (بخش۲)، ص ۵ـ۱۲۸۲
۴ـ مهدی درخشان، **همانچا**، ص ۹٦
۵ـ محمد امین ریاحی، **همانجا**، ص۱۳

زبان فارسی در قلمرو عثمانی

ازعوامل مهم انتشاروگسترش زبان فارسی وفرهنگ ایرانی درآسیای صغیر، یکی‌مهاجرت خاندانهای بافضل ودانش ایرانی‌مانند بهاء الدین‌سلطان العلماء پدرمولانا، نجم الدین رازی «دایه»، اوحدالدین‌کرمانی، فخرالدین عراقی، سراج الدین ارموی، سیف الدین فرغانی، ناصرالدین ابن بی‌بی‌و... باین‌منطقه است. محیط امن ودانش‌پروربلاد روم درقرن‌هفتم وامکان نشأت خلاقیت فرهنگی، عرفاء وادبای جهان اسلام را باین‌سامان‌کشانده بود. آثار فارسی این‌بزرگان علم‌وادب، مخصوصاً تصنیف‌کتاب‌مستطاب **مثنوی مولوی** وپیدایش **طریقت مولویه**، نه‌تنها زبان وادب فارسی را درآن دیاراستوار ساخت، بلکه‌به‌روایت عزیزبن اردشیراسترآبادی (متوفی بعدازسال۸۰۰ه.ق./ ۱۳۹۷ـ۸ م.)، مؤلف‌کتاب **بزم و رزم**، «جمهوراهالی ممالك روم» درقرن هشتم هجری «به زبان پارسی مایل وراغب بودند». (۱)

درمیان‌آثارمنظوم و منثور قرن هفتم هجری، مثنوی مولوی، علاوه بر نشرحقایق عرفانی، ازنظر رواج زبان وشعرفارسی درجهان اسلام، اهمیت فوق‌الغاده‌ای داشته است. شروح متعددی‌که براین‌کتاب نوشته شده، وسعت

۱ـ عزیزبن اردشیراسترآبادی، **بزم و رزم**، بکوشش محمد فوآدکوپر یلی زاده، استانبول ۱۹۲۸، ص۵۳۷ (به‌نقل ازمهدی درخشان، **همانجا**، ص۲ـ۱۰۱).

بعضی از عبارات این‌کتاب راکه حکایت ازرواج عمومی زبان فارسی در سرتاسر آسیای صغیر، درقرن هشتم هجری،دارد، ازهمان مأخذ میآورم.

«... چون جمهور اهالی ممالك روم به زبان فارسی مایل و راغب بودند ... و جمیع امثله و مناشیر ومکاتبات و محاسبات و دفاترواحکام وغیرآن بدین لغت مستعمل و متداول ودواعی وخواطرهمگان به نظم ونثرپارسی مصروف ومشغول... مبنی براین مصلحت وبفرمان مطاع ... امیربرهان الدین به‌زبان پارسی‌مسطور گردیده ...تافوایدآن میان‌خاص‌وعام‌شایع‌ومستفیض‌شود ومنافع‌ومستودعات‌آن جمله‌را مفهوم‌ومستفاد گردد.».

فکروعمق اندیشه مولانا، خداوندگارسخن، را نشان‌میدهد.

کثرت اصطلاحات فارسی درخانقاههای مولویه واجرای مثنوی‌خوانی در محافل و مجالس این سلسله، زبان فارسی را زبان رازونیـاز صوفیان‌اهل حق گردانیده‌بود.

در قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) کـــه درباربزرگ عثمانی وارث دربارهای کوچك ومحلی سلجوقیان روم گشت، نظام‌دیوانی وتشکیلات‌اداری سلاجقهٔ روم، که باتدبیروراهبری وزیران ودبیران‌ایرانی قوام‌یافته‌بود، بعنوان یك الگوی سیاسی پذیرفته شد.

سلاطین عثمانی دراشاعهٔ زبان فارسی، چه درمکاتبات درباری وصدور احکام وفرامین دیوانی وچه درخلق آثارفارسی گویندگان ونویسندگان، نقش مؤثری، همچون مخدومان سلجوقی‌خود، داشته‌اند.

فعالیت ادبی سخنوران ونویسندگان دردورهٔ میانه تاریخ ادبیات ترك، که از استقرار سلجوقیان روم درآناطولی (قرن پنجم هجری/یازدهم‌میلادی) شروع و تا عصر ادبی دورهٔ تنظیمات (۱) (نیمهٔ قرن نـوزدهم میـلادی) خاتمه می‌یابد، دردربار و خانقاه متمرکزبود. (۲) این‌دوکانون ادبی وفرهنگی یعنی Divan Edebiyati (ادبیات درباری) وTekke Edebiyati (ادبیات‌خانقاه) بشدت تحت نفوذ وتأثیرزبان وادبیات پارسی قرار داشت.

۱ـ تنظیمات نخستین قانون اساسی دولت عثمانی است‌که فرمان‌آن درسوم‌نوامبر ۱۸۳۹ میلادی‌توسط سلطان‌عبدالمجیداول(۱۲۵۵/۱۸۳۹-۱۲۷۷ ه.ق. /۱۸۶۱ م.) فرزند سلطان محموددوم صادرگشت ورشید پاشا صدراعظم‌عثمانی‌آنرا درباغ‌قصر گلخانه اعلام‌نمود. بموجب این‌قانون نظام اداری‌کشوربکلی دگرگون گردید. ممالك‌و ایالات عثمانی‌ازهرحیث تابع مرکز شدند. اختیارات پاشا های ایالات نیمه مختار کاسته شد و تفاوت و اختلاف بین دین ومذهب ازبین رفت.

۲ـ دیان بوگدانوویچ، «ادبیات فارسی دریوگسلاوی»، **راهنمای کتاب**، سال پنجم (۱۳٤۱)، شماره های ۱۱ و ۱۲، ص۴-۹۸۳.

دردورهٔ میانه، مرکزفعالیت ادبی دیگری‌هم بنام Halk Edebiyati (ادبیات عامه)، به‌زبان ترکی، وجود داشت (۱) که ازنظر ادبی‌فاقد ارزش‌بوده‌است. اصولادراین‌دوره «شعرترکی درمرتبهٔ دون شعرفارسی‌قرارداشته است بلکه‌شعر ترکی را شعرنمی‌شمرده‌اند». (۲)

عثمانیان‌درآغاز، مراسلات‌ونامه‌های‌دیوانی‌را، به‌تبعیت‌ازسلاطین‌سلجوقی درروم، به‌فارسی می نوشتند. **منشآت السلاطین** احمد فریدون بیگ‌منشی(۳) درقرن‌دهم‌هجری (شانزدهم‌میلادی) تعداد زیادی‌از مکاتبات رسمی و فارسی پادشاهان عثمانی‌را، ازعصرتیمورتاصفویه، دربردارد. این‌مجموعه سندمعتبری است‌ازاهمیت‌زبان فارسی‌درمناسبات سیاسی وروابط دیپلوماسی‌فرمانروایان این‌منطقه‌که همیشه عده‌ای از«منشیان بلاغت شعار» را دردستگاه‌خود داشتند.

میراث فرهنگ ایرانی که ازترکان غزنوی به‌ترکمانان سلجوقی‌درشرق وازاینان به هم‌کیشانشان در غرب رسیده بود، اینك بدست ترکان عثمانی در اروپا انتشارمی‌یافت.

حاصل‌کارونتیجهٔ فعالیت ادبی‌دربارعثمانی، پرورش‌گروه بیشماری از شاعران و سخنوران پارسی گوی درمتصرفات آسیائی واروپائی امپراطوری عثمانی‌بودکه‌بیش‌ازپانصدسال‌درنشرزبان‌فارسی‌واشاعهٔ‌فرهنك‌ایرانی‌کوشیدند.

شعر فارسی در طبع و ذوق آل عثمان هم مؤثرافتاد و اکثرآنها همانند مخدومان سلف‌خود به‌فارسی شعرمی‌گفتند.

دراینجا نیزفهرستی ازبعضی سلاطین‌عثمانی‌که‌به‌فارسی شعرسروده‌اند و یا ممدوح‌گویندگان معاصرخویش بوده‌اند و همچنین معرفی‌برخی ازشاعران پارسی‌گوی و تعدادی ازآثارفارسی نویسندگان این عصررا، برای توجه اهل دانش وسهولت کارمحققان، میآورم.

۱ـ دیان‌بوگدانوویچ، **همانجا**.

۲ـ محمدتقی‌بهار (ملك‌الشعراء)، **سبك شناسی**، جلد سوم، چاپ‌سوم، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۹۹.

۳ـ احمد فریدون‌بیگ منشی «توقیعی»، **منشآت السلاطین**، دوجلد، استانبول ۱۲۷۴ هـ . ق ./ ۱۸۵۸م.

الف ـ بعضی ازسلاطین عثمانی که به‌فارسی شعرسروده‌اند

سلطان	شعر	ماخذ
۱ـ سلطان ایلدرم بایزید خان اول (۷۹۱/۱۳۸۹ـ۸۰۵هـ . ق./۱۴۰۳م.)	شعرفارسی	نفیسی(۱)
۲ـ سلطان محمدخان دوم (فاتح) (۸۴۸/۱۴۴۴ـ۸۵۰/۱۴۴۶) و (۸۵۵/۱۴۵۱ـ۸۸۶/۱۴۸۱)	اشعارفارسی	نجیب‌الله(۲)
۳ـ سلطان بایزیدخان دوم (۸۸۶/۱۴۸۱ـ۹۱۸/۱۵۱۲)	اشعارفارسی	خسروشاهی(۳)
۴ـ سلطان‌سلیم‌خان‌اول‌متخلص‌به«سلیمی» (۹۱۸/۱۵۱۲ـ۹۲۶/۱۵۲۰)	دیوان‌شعر	گیب(۴)
۵ـ سلطان‌سلیمان‌خان‌دوم «قانونی»متخلص به«محبی» (۹۲۶/۱۵۲۰ـ۹۷۴/۱۵۶۶)	رباعی	خسروشاهی(۵)

۱ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص ۹ ـ ۱۹۸

2. Najib Ullah, **Islamic Literature: An Introductory History with Selections**, New York 1963, P. 379

۳ـ رضا خسروشاهی، **شعروادب‌فارسی‌درآسیای‌صغیرتاسدهٔ دهم‌هجری**، (انتشارات دانشسرای‌عالی)، تهران ۱۳۵۰، ص ٤٠

4- E. J. W. Gibb, **A History of Ottoman Poetry**, Vol. II, E. G. Browne (ed.), London 1965, P. 261.

۵ـ رضا خسروشاهی، **همانجا**، ص۵ـ٨٤ وهمچنین رجوع شود به :
Najib Ullah, **ibid**., P. 383

ب ـ چندتن ازپادشاهان و امیرزادگان شعردوست عثمانی که ممدوح بعضی ازگویندگان معاصرخویش بوده‌اند

سلطان / شاهزاده	گوینده	شعر	مأخذ
۱ـ شاهزاده‌سلیمان‌چلبی‌پسرسلطان بایزیداول(۸۱۳/۱۴۱۰)	احمدبن‌ابراهیم داعی(معاصرسلطان‌محمددوم)	قصیده	خسروشاهی(۱)
۲ـ سلطان محمد دوم «فاتح» (۸۸۶/۱۴۸۱)	نورالدین‌عبدالرحمن‌جامی (۸۹۸/۱۴۹۲)	قطعه «مثنوی»	حکمت(۲)
۳ـ سلطان بایزیددوم (۹۱۸/۱۵۱۲)	نورالدین‌عبدالرحمن جامی	مثنوی سلسلة‌الذهب	حکمت(۳)
۴ـ سلطان‌سلیم‌اول (۹۲۶/۱۵۲۰)	شیخ‌عبدالله‌بن محمودشبستری (بعداز۹۲۶/۱۵۲۰)	مثنوی شمع‌وپروانه	نوائی (۴)
۵ـ سلطان‌سلیمان‌دوم«قانونی» (۹۷۴/۱۵۶۶)	محمدبن‌سلیمان فضولی‌بغدادی (۹۷۰/۱۵۶۲ـ۳)	قصیده مدحیه	خسروشاهی(۵)
۶ـ سلطان‌سلیمان‌دوم«قانونی»	امینی‌سمرقندی (معاصرسلطان سلیمان‌دوم)	قصیده‌مدحیه (درجلوس‌سلطان)	نوائی(۶)

۱ـ رضا خسروشاهی، **همانجا**، ص ۹-۷۸

۲ـ علی اصغر حکمت، **جامی**، (چاپخانه بانك‌ملی ایران)، تهران ۱۳۲۰، ص ۹ـ۴۸ (همچنین رجوع شود به دیوان جامی) .

۳ـ ایضاً ، **همانجا**، ص ۵۰-۴۹

۴ـ میرنظام الدین علیشیر نوائی ، **مجالس النفائس** ، (قسمت دوم)، ترجمهٔ حکیم شاه محمد بن مبارك قزوینی ، بسعی واهتمام علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۲۳، ص ۹-۳٦٦ .

۵ـ رضا خسروشاهی، **همانجا**، ص ۳۰-۱۲۵

٦ـ میرنظام‌الدین علیشیرنوائی، **همانجا** ، ص ۷-٤٠٦

ج ـ گروهی از شاعران پارسی‌گوی عهد عثمانی درآسیای صغیر

شاعر	شعر	مأخذ
۱ـ عزیزبن اردشیراسترآبادی (بعداز ۸۰۰/۸-۱۳۹۷)	اشعاروقصایدفارسی	درخشان(۱)
۲ـ سیدعمادالدین نسیمی‌بغدادی (۸۲۰/۱۴۱۷)	اشعارفارسی	سامی(۲)
۳ـ شیخی طبیب (حدود نیمهٔ قرن نهم/پانزدهم)	ابیات‌فارسی	گیب(۳)
۴ـ احمدبن ابراهیم‌بن محمدداعی (معاصرسلطان محمددوم «فاتح»)	دیوان‌شعرفارسی عقودالجواهر(به‌سبك نصاب الصبیان ابونصرفراهی)	خسروشاهی(۴)
۵ـ مولانا قبولی (۸۸۳/۹-۱۴۷۸)	دیوان‌شعرفارسی	نخجوانی(۵)
۶ـ مولانا حامدی اصفهانی (قرن نهم/ پانزدهم)	دیوان‌شعرفارسی	نخجوانی(۶)
۷ـ قاضی‌لطف‌الله‌بن‌ابی‌یوسف‌حلیمی (معاصرسلطان بایزید دوم)	شعرفارسی	نفیسی(۷)

۱ـ مهدی درخشان، **همانجا**، ص۲-۱۰۱

۲ـ شمس‌الدین سامی فراشری، **قاموس الاعلام ترکی**، به‌سعی‌وتصحیح‌مهران، جلد ششم، استانبول ۱۶-۱۳۰۶ﻫ . ق./ ۹۸-۱۸۸۹م.، ص۴۵۷٦

3- E.J.W. Gibb, **ibid.,** P. 168-9

(وهمچنین : شمس‌الدین سامی‌فراشری، **همانجا**، جلدچهارم، ص۲۸۹۴) .

۴ـ رضا خسروشاهی ، **همانجا** ، ص ۷۹ و ۵-۱۳۰ (باستناد دیوان اشعار احمد داعی وکتاب عقود الجواهر، همو، استانبول ۱۹۵۲) .

۵ـ حسین نخجوانی ، «نفوذ زبان وادبیات فارسی در ترکیه دورهٔ آل عثمان» ، **نشریه دانشکدهٔ ادبیات تبریز**، سال چهاردهم (۱۳۴۱)، شمارهٔ اول، ص۵۴-٤۲

٦ـ ایضاً، **همانجا**، شمارهٔ دوم، ص ۸۶-۱۷۶

۷ـ سعیدنفیسی، **همانجا** ، ص ۲۵۸

۸ـ سیدشریف معمائی (بعد از۹۰۸/۳-۱۵۰۲)	منظومه درمعما	نفیسی(۱)
۹ـ شمس الدین بردعی ملازاده(حمدی) (معاصرسلطان سلیم اول)	قصیده مدحیه	نوائی(۲)
۱۰ـ شمس الدین محمدلطیفی (معاصرسلطان سلیم اول)	قصیده مدحیه	نوائی(۳)
۱۱ـ شیخ عبدالله بن شیخ محمود شبستری (بعد از ۹۲۶/۱۵۲۰)	مثنوی شمع و پروانه	نوائی(۴)
۱۲ـ بهاءالدین علی «محمد» ادائی شیرازی (۹۲۸/۱۵۲۲)	سلیم نامه (در تاریخ سلطان سلیم اول)	نوائی(۵)
۱۳ـ قاضی شیخ کبیر (۹۳۰/۴-۱۵۲۳)	اشعار فارسی	نوائی(۶)
۱۴ـ شمس الدین احمد کمال پاشازاده (۹۴۰/۴-۱۵۳۳)	اشعار فارسی	سامی(۷)
۱۵ـ شیخ ابراهیم بن محمد بردعی «گلشنی» (۹۴۰/۴-۱۵۳۳)	اشعار عارفانه	نفیسی(۸)

۱ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص۳۲۵

۲ـ میر نظام الدین علیشیر نوائی، **همانجا**، ص۷-۳۷۰

۳ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۶ ـ ۳۹۵

۴ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۹ ـ ۳۶۶ و ۹-۴۰۷

۵ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۶ ـ ۳۶۴

۶ـ ایضاً، **همانجا**، ص۷-۳۹۶

۷ـ شمس الدین سامی فراشری، **همانجا**، جلد پنجم، ص ۳۸۸۵

۸ـ سعید نفیسی، **همانجا** ، جلد دوم، ص ٤-۷۰۳ (وهمچنین: محمدعلی مدرس تبریزی، **ریحانة الادب فی تراجم المعروفین...**، چاپ جدید، جلد پنجم، ص۱۱۵)

۱۶- مولانا امینی سمرقندی (معاصر سلطان سلیمان دوم)	قصیده مدحیه	نوائی(۱)
۱۷- ابراهیم‌دده شاهدی قونیوی (۱۵۵۰/۹۵۷)	منظومهٔ شرح مثنوی	صفا(۲)
۱۸- مصطفی‌بن‌شعبان سروری (۱۵۶۱-۲/۹۶۹)	منظومهٔ شرح مثنوی	صفا(۳)
۱۹- مولانا باقی‌چلبی (معاصر سلطان سلیمان‌دوم)	غزلیات‌فارسی	خسروشاهی(۴)
۲۰- محمدرضا پاشای‌تبریزی (قرن‌دهم/شانزدهم)	ابیات‌فارسی	نصرآبادی(۵)
۲۱- محمدبن‌سلیمان‌فضولی‌بغدادی (۱۵۶۲-۳/۹۷۰)	دیوان‌شعرفارسی	گیب(۶)
۲۲- مولاناعلی‌چلبی‌بن‌امرالله‌قنالی‌زاده (بعد از ۱۵۷۱-۲/۹۷۹)	ابیات‌فارسی	سامی(۷)
۲۳- میرزامخدوم‌بن‌میرسیدشریف(اشرف) (قرن دهم/شانزدهم)	ابیات‌فارسی	خسروشاهی(۸)
۲۴- سعدالدین‌محمدچلبی‌افندی‌زاده (۱۶۱۵/۱۰۲۴)	اشعارفارسی	سامی(۹)

۱- میرنظام‌الدین علیشیرنوائی، **همانجا**، ص۷-۴۰۶
۲- ذبیح‌الله‌صفا، **همانجا**، جلدسوم (بخش۱)، ص ۴۶۶
۳- ایضاً، **همانجا**، ص ۴۶۵
۴- رضا خسروشاهی، **همانجا**،ص۸-۱۳۵(همچنین‌دیوان‌مولاناباقی،لایدن۱۹۱۱)
۵- محمدطاهرنصرآبادی، **تذکرهٔ نصرآبادی**، به‌تصحیح‌وحیددستگردی، ص۶۹
6. E.J.W. Gibb, **ibid.**, Vol. III, P. 70-107
۷- شمس‌الدین سامی‌فراشری، **همانجا**، جلدپنجم، ص ۳۶۹۷
۸- رضا خسروشاهی، **همانجا**، ص۱۴۳ (باستناد تذکرهٔ مجمع الخواص صادقی کتابدار، ترجمهٔ خیامپور) .
۹- شمس‌الدین سامی‌فراشری، **همانجا**، جلدچهارم، ص۲۵۶۹

د ـ تعدادی از آثار وتألیفات فارسی دانشمندان ونویسندگان این عصر

نویسنده (مؤلف)	کتاب(رساله)	بنام	مأخذ
۱ـ عزیز بن اردشیر استرآبادی (بعداز ۸۰۰/۸ـ۱۳۹۷)	بزم و رزم	امیر برهان‌الدین احمد قیصاری	درخشان(۱)
۲ـ زین‌الدین (علاءالدین) ملاعلی بن محمد قوشچی (۸۷۹/۵ـ۱۴۷۴)	رسالهٔ هیأت		نفیسی(۲)
۳ـ حسن بن محمدشاه بن شمس‌الدین فناری (چلبی) (۸۸۶/۲ـ۱۴۸۱)	المطالب العالیه (درروایت و کلام)		نفیسی(۳)
۴ـ غیاث‌الدین بن محمد متطبب اصفهانی (بعداز ۸۹۶/۱ـ۱۴۹۰)	مرآت الصحه	سلطان بایزید دوم	نفیسی(۴)
۵ـ قاضی لطف‌الله بن ابی یوسف حلیمی (معاصر سلطان بایزید دوم)	بحرالغرائب (درلغت فارسی وعروض و بدیع)		نفیسی(۵)
۶ـ خطیب رستم مولوی (بعداز ۹۰۴/۹ـ۱۴۹۸)	وسیلة المقاصد (فرهنگ لغت ترکی به فارسی)		نفیسی(۶)
۷ـ سید شریف معمائی (بعداز ۹۰۸/۳ـ۱۵۰۲)	افکار الشریف (درفن معما)	سلطان بایزید دوم	نفیسی(۷)

۱ـ مهدی درخشان، **همانجا**، ص۲ـ۱۰۱
۲ـ سعید نفیسی، **همانجا**، جلداول، ص۷۰ـ۲۶۹
۳ـ ایضاً، **همانجا**، ص۲۷۶
۴ـ **همانجا**، ص ۲۷۴
۵ـ **همانجا**، ص ۲۵۸
۶ـ **همانجا**.
۷ـ **همانجا**، ص ۳۲۵

۸ـ قاضی میرحسین بن معین الدین حسینی ترمذی میبدی (مقتول ۱۵۰۳ـ۴/۹۰۹)	جام گیتی نما (در حکمت)	شاهزاده سلیمان بن سلطان سلیم	نفیسی(۱)
۹ـ ابو العلاء عبدالمؤمن جاروتی (صفی)(اوایل قرن دهم/شانزدهم)	مجموعة القرس (درلغت فارسی)		نفیسی(۲)
۱۰ـ ادریس بن حسام الدین علی بدلیسی(۱۵۲۰/۹۲۶)	هشت بهشت (درتاریخ هشت تن از سلاطین عثمانی)		بهار(۳)
۱۱ـ حکیم شاه محمد بن مبارك شاه کریم قزوینی (بعداز ۱۵۲۳/۹۲۹)	ترجمهٔ مجالس النفائس		حکمت(۴)
۱۲ـ قاضی شیخ کبیر (۱۵۲۳ـ۴/۹۳۰)	تاریخ سلطان سلیم اول		نوائی(۵)
۱۳ـ شمس الدین احمد بن سلیمان بیگ کمال پاشازاده (۱۵۳۳ـ۴/۹۴۰)	نگارستان (به سبك گلستان سعدی)		درخشان(۶)
۱۴ـ مصلح الدین محمد بن صلاح بن جلال لاری(۱۵۷۱ـ۲/۹۷۹)	شرح رسالهٔ هیأت ملاعلی قوشچی		نفیسی(۷)
۱۵ـ ابو الفضل محمد بن ادریس بدلیسی دفتری (فضلی)(۱۵۷۴ـ۵/۹۸۲)	ذیل هشت بهشت		بهار(۸)

۱ـ سعید نفیسی، **همانجا**، ص ۸-۲٦۷
۲ـ ایضاً، **همانجا**، ص ۲٥۸
۳ـ محمدتقی بهار (ملك الشعراء) **همانجا**، ص ۳۰۰
٤ـ میر نظام الدین علیشیر نوائی ، **همانجا** ، مقدمه (نوشتهٔ علی اصغر حکمت)، ص (ل تا لج)
٥ـ ایضاً، **همانجا** ، ص ۷-۳۹٦
٦ـ مهدی درخشان، **همانجا** ، ص ۹-۹۸
۷ـ سعیدنفیسی، **همانجا**، ص ۳۲٥
۸ـ محمد تقی بهار، **همانجا**

فرهنگ ایران در شبه جزیرهٔ بالکان

شریعت اسلام در روزگار خلافت ولیدبن عبدالملك اموی (۸۶/۷۰۵-۹۶ هـ. ق. /۷۱۵م.) به‌همت طارق‌بن زیاد وپایمردی موسی‌بن‌نصیردرنواحی جنوبی ومرکزی اروپا، بخصوص سرزمین اسپانیا، انتشار یافت. (۱) مشعل تابان علوم و معارف اسلامی چندین قرن فضای تاریك آن قاره را روشنی بخشید و اندیشهٔ فلاسفه وآثاردانشمندان اسلامی اندلس قرنها بر مراکز علمی اروپا پرتوافکند.

اگرمسلمین اسپانیا، بلحاظ کشمکشهای داخلی ودرگیریهای خارجی، سرانجام ازغرب رانده شدند، درشرق ترکمانان نومسلمان وتازه نفس، این شکست را باپیروزیهای پی درپی جبران کردند.

درنتیجهٔ فتح ملازگرد (۴۶۳هـ. ق./۱۰۷۱م.)، که بخش‌وسیعی ازقلمرو حکومت روم شرقی درآسیای صغیربه‌تصرف سلجوقیان‌درآمده‌بود، وفتوحات شگفت آورعثمانیان درقرون هشتم ونهم هجری (چهاردهم وپانزدهم میلادی) دربالکان، امپراطوری مسیحی بیزانس‌بکلی منقرض گردید وتمدن‌مسیحی‌یکبار دیگرجای خود رابه‌تمدن اسلامی سپرد.

در نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) سرزمین آلبانی (ارنا اوتستان)، درجنوب غربی شبه جزیرهٔ بالکان، بدست ترکان عثمانی فتح شد. (۲)

۱- شکیب ارسلان، **تاریخ فتوحات اسلامی دراروپا**، ترجمهٔ علی دوانی، قم ۱۳۴۸ش. ص ۵۱-۳۸

۲- عبدالکریم گلشنی، «تأثیرادبیات فارسی‌دربالکان و اشعارفارسی‌نعیم فراشری»، **مجموعه‌خطابه‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی**، (تهران، ۱۱-۱۶شهریور ماه۱۳۴۹)، جلد دوم، دانشکده ادبیات وعلوم‌انسانی دانشگاه تهران، ص۷۳

درعهد سلطان مراد اول (۷۶۱/۱۳۶۰ـ۷۹۱ﻫ . ق./۱۳۸۹م.) متصرفات اروپائی‌عثمانیان توسعه و گسترش زیادی یافت . شهرها وایالات مهمی ازقبیل ادرنه Adrianople ، اشقودره Ishkodra ، بوسنی Bosna ، هرزگووین Hercegovina ، مقدونیه Makedonija ، قوصوه Kosova و صرب صیند یغی Sirbsindighi (جای شکست صرب ها) و... گشوده‌شد. مراد اول به‌سال ۷۹۱ﻫ . ق./۱۳۸۹م. بهنگام مراجعت‌ازنبردقوصوه، که‌به شکست‌وانهزام‌صلیبیون بالکان‌انجامید، کشته‌شد .

قدیمترین موضوع تاریخی‌که ازادبیات عامیانه آلبانی دردست است، اشاره به همین جنگ قوصوه است . دراین اشعارکه‌بشدت تحت‌تأثیر ادبیات عامیانه ترك Halk Edebiyati قرار دارد ، سلطان عثمانی و قشون تـرك بعنوان غـازیان اسلام تمجید و ستـایش میشوند . (۱) زیـرا در نتیجه این محاربات ، نه‌تنها خانواده‌های مسلمان وترك زبان‌آناطولی به روم ایلی‌کوچ داده شده‌اند ومقدمات ایجاد مؤسسات اسلامی درآن نواحی فراهم‌گردید بلکه‌حکمروائی اتراك رابرای‌پنج‌قرن درشبه‌جزیرۀ بالکان واروپای‌خاوری قوام‌بخشید .

درنیمۀدوم قرن‌نهم هجری (پانزدهم‌میلادی) «... بوگومیل‌های Bogomili ساکن بوسنی و هرزگووین ... به‌دین اسلام‌گـرویدید و پیـروآداب ورسوم و فرهنگ وتمدن عثمانیان شدند. » (۲)

1- Hasan Kaleshi, “Arnavut Edebiyatinda Türk Etkileri”, **X. Türk Dil Kurultayinda Okunan Bilimsel Bildiriler (1963)**, Türk Tarih Kurumu Basimevi, Ankara 1964, S. 67

۲ـ دیان بوگدانوویچ، **همانجا**، ص ۴ـ۹۸۳ :
فرقه مسیحی بوگومیل‌ها در فاصلۀ قـرنهای یازدهم تا پانزدهم میلادی تحت تأثیـر غیرمستقیم مانویت ایرانی Manicheismus درد‌وایـالت بوسنی وهرزگروین نفوذ و رواج‌داشت. تا آنجاکه دراواخرقرن چهاردهم میلادی، بعنوان مذهب‌رسمی‌حکومت بوسنی، شناخته شد. کلیساهای کاتولیك وارتدکس با این فرقۀ مذهبی به ستیزبرخاستند و سرانجام در نیمۀ اول قرن پانزدهم بکلی‌آن را برانداختند .

مدارك و اسناد موجود نشان میدهد که اشاعهٔ اسلام دراکثراین ممالك، ازنظراقتصادی نیزواجد اهمیت بوده است. درآلبانی ابتدا مالکین بزرگ اسلام آوردند تاشاید بدانوسیله بتوانند املاك ودارائی خودراحفظ نمایند. ولی تاسال ۱۰۰۹ه . ق./۱۶۰۰م. اکثریت اهالی آلبانی را مسیحیان تشکیل میدادند. اولیاء چلبی (۱۰۲۰/۱۶۱۱-۱۰۹۳ه . ق./۱۶۸۲ م .) ، سیاح مشهورعثمانی، که طی سی وشش سال جهانگردی ومسافرت(۱۰۵۰/۱۶۴۰-۱۰۸۷ه . ق./۱۶۷۶م .) درشرق وغرب، اکثربلاد روم وآسیای غربی، بالکان، اروپای خاوری، قفقاز ومصررا سیاحت کرده است، درسال ۱۰۸۱/۱۶۷۰ آلبانی را دیده است. اگرچه او تعداد حقیقی مسلمانان آن سرزمین را ذکر نمیکند ولی از مندرجات سیاحتنامه‌اش میتوان استنباط کرد که تعداد مسلمین در آلبانی نسبتاً زیاد بوده است. اوازمساجد ومدارس وتکایا وخانقاهها ومکتب‌ها که ازمؤسسات دینی وآموزشی اسلامی است نام‌می‌برد . مثلا درشهرایلبصان Elbasan هیجده محلهٔ مسلمانان را در مقابل ده محلهٔ مسیحیان ذکرمیکند . چهل وشش مسجد، چهل مدرسه ومکتب وسه‌تکیه رادرمقابل فقط سه کلیسا دراین شهرآورده است. (۱)

درقرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) قسمت‌اعظم آلبانی‌تحت نفوذ مسلمانان‌بوده‌است، واین‌امر بیشتر جنبهٔ اقتصادی‌داشت‌تا مذهبی، زیرامسلمانان ازپرداخت عوارض ورسوم دولتی وغیره معاف بودند. (۲)

با پیشرفت قلمرونظامی و سیاسی ترکان عثمانی، تشکیلات و تأسیسات اسلامی هم درمناطق مسلمان نشین ایجاد میگردید. مدارس اسحق‌بیگ درشهر اسکپیه Skopje ،فیروزبیگ‌وغازی‌خسروبیگ درشهرسرایوو Sarajevo ازجمله قدیم ترین مدارسی است که به ترتیب بین سالهای ۱۴۴۶/۸۵۰، ۱۰۰۶/۹۱۲و

۱- اولیاء چلبی، **سیاحتنامه** ، جلد هشتم

۲- عبدالکریم گلشنی، **همانجا** ، ص ۷۷

۹۳۷ه . ق ./۱۵۳۰م . درصربستان (یوگسلاوی امروز) تأسیس گردید . (۱)

دراین مدارس زبان فارسی بعنوان زبان ادبی وعرفانی تدریس میشد و آثارجاویدان ادبیات پارسی مواد وکتب درسی آنرا تشکیل میداد. (۲)

بجزمدارس، درخانقاهها وانجمن‌ها نیززبان‌وادبیات فارسی، مخصوصاً جنبه‌های عرفانی آن، رواج داشت. برنامه این‌محافل ومجالس عبارت‌بود از قرائت‌متن، شرح وترجمهٔ پند نامه عطار نیشابوری ، گلستان وبوستان سعدی، دیوان حافظ شیرازی وشرح‌مثنوی مولوی. (۳) بطورکلی درویشان‌سلسله‌های مولویه، خلوتیه، بیکتاشیه ... نقش مؤثری درانتشارزبان فارسی دراین حوزه وسیع داشتند .

نکته‌ای که دربررسی تاریخ ادبیات فارسی درمتصرفات اروپائی‌عثمانی جالب‌مینماید، اینست که زبان فارسي آنطورکه در شهرها و ایالات جنوبی و جنوب‌غربی بالکان، ازآغاز فتح‌ترکها، توسعه داشت درسایر قلمرو اروپائی ترکان‌بآن شدت انتشارنیافت . علت این امررا باید علاوه‌برنزدیکی کشورهای بالکان با نخستین‌پایتخت‌های امپراطوری عثمانی‌دراین منطقه(بروسه Brussa ، ادرنه Adrianopleو استانبول«قسطنطنیه» Istanbul "Constantinople")وکوچانیدن خانواده های مسلمان و ترك زبان آسیای صغیر باین سامان و همچنین ظهور جنبش‌های استقلال‌طلبانه درشهرهای آلبانی وصربستان، حمایت‌وتشویق‌رجال سیاسی ونظامي این سرزمین‌ها ازشاعران ونویسندگان هموطن‌خود دانست .

شاعران ملي این دیارغزلیات عارفانه وقصاید عامیانه خود را به زبان عطارومولوی میسرودند و سعی میکردند، به‌اقتدای سخن این استادان، اشعار خودرا با چاشنی تصوف وعرفان بیامیزند .

۱- دیان بوگدانوویچ ، **همانجا** ، ص۹۸۶

۲- ایضاً، **همانجا**، ص۷-۹۸۵

۳- ایضاً، **همانجا**، ص۷-۹۸٦

درسرزمین‌های دیگرمتصرفات‌اروپائی عثمانی مثل بلغارستان، لهستان، چکوسلواکی، رومانی ومجارستان، کیفیت اشاعه ورواج زبان فارسی غالباً ازطریق مطالعات ایران شناسی انجام‌گرفته است .

تأثیرادب پارسی و فرهنگ ایرانی دراین مناطق باتحقیقات وپژوهشهای خاورشناسی ، به ویژه ایرانشناسی ، در دوسه قرن اخیر ، ارتباط و پیوستگی داشته است .

درعهد تسلط عثمانیها براین نواحی ، نویسنده و شاعرپارسی‌گوی کمتر ظهورکرده است تا درارنا اوتستان (آلبانی) ویوگسلاوی . دراین دوسرزمین اخیر، تعدادکثیری ازشاعران وسخنوران پارسی‌گوی را میشناسیم‌که ازخود آثارفراوان به‌نظم ونثرفارسی بجای‌گذاشته‌اند .

دردورهٔ تسلط ترکان بربالکان، شخصیت‌های سیاسی‌ونظامی مهمی نظیر ایازپاشا، لطفی‌پاشا وقوجه سنان‌پاشا ازآلبانی (۱)ومحمودپاشا یانکوویچ، محمد پاشا سکولوویچ وخسروپاشا ازصربستان (۲) ظهورکردندکه با ابراز لیاقت وکاردانی در دستگاه حکومت عثمانی به‌مقام صدارت عظمی ارتقاء یافتند. این‌رجال مملکت، که بعضی ازآنان خود به‌فارسی‌شعرسروده‌اند(۳)، نه‌تنها ازمشوقین وحامیان‌گویندگان ونویسندگان عصرخود بوده اند بلکه در ایجادتشکیلات‌وبنای مؤسسات اسلامی این‌سامان سهم مؤثری داشتند. (۴)

درنتیجه مدرسه وخانقاه دایرگشت وبازار علم رواج گرفت . متاع شعر

1- Hasan Kaleshi, **ibid.**, S. 61

۲- دیان بوگدانوویچ، **همانجا**، ص ۹۸۹ : ایضاً همو، «نویسندگان وشعرای فارسی‌گوی یوگسلاوی» ، **وحید**، سال۱۳٤۳، شماره هشتم، ص۴-۶۲ وشماره نهم، ص ۹ - ۲۸

۳- ایضاً ، **همانجا**

٤- **همانجا**

خریداریافت وادباء وفضلا ازهرشهروبلد ظهور کردند، تاآنجاکه اولیاء چلبی شهرایلبصان را، ازکثرت عالم‌وادیب، **مهدعلماء** خوانده است. (۱)

محمود پاشا متخلص به«عدنی»(متوفی‌درسال ۸۷۹ ه . ق./۵-۱۴۷۴م.)، درویش‌پاشاپسربایزیدآغا(۱۰۱۲/۴-۱۶۰۳)، توکلی‌دده (قرن‌یازدهم/هفدهم)، محمد پسراحمد افندی نـرگس زاده « نرگسی » (۱۰۴۴/۱۶۳۴) ، خسرو پاشا سکولو (۱۰۴۰/۱-۱۶۳۰) (۲) ، ابراهیـم نسیم (نظیم) بیك براتی (۱۰۸۰-۱/ ۱۶۷۰) (۳)، احمد مخاف رشدی (۱۱۱۱/۱۶۹۹)، محمد رشید (اوایل قـرن دوازدهم / قـرن هفـدهم - هیجدهم،شیخ فوزی الموستـاری (۱۱۶۰/۱۷۴۷) صاحب‌کتاب بلبلستان (۴) و نعیم فراشری بکتا شی (۱۸-۱۳۱۷/۱۹۰۰) ، (۵) از زمره‌گویندگان و سخنوران پارسی گوی سرزمین بالکان‌بشمارمیروندکه، با الهام ازمعارف اسلامی و ادب پارسی وخلق آثار وتـألیفات ارزنده، نـام خودرا درتاریخ ادبیات وفرهنگ این‌سامان جاویدان ساخته‌اند .

بررسی وپژوهش درزندگینامهٔ این شاعران ونویسندگان تـأثیر شگرف فرهنگ ایرانی‌را درقلمرواروپائی عثمانی بدرستی روشن میسازد .

۱- اولیاء چلبی، **سیاحتنامه**، جلد هشتم، ص۶۸۰

۲- دیان بوگدانوویچ، **همانجا**

3- Hasan Kaleshi, **ibid.**, S. 63-4

٤- دیان بوگدانوویچ ، **همانجا**

۵- عبدالکریم گلشنی، **همانجا**، ص۸۸-۷۷

نعیم فراشری

(۱۸۴۶/۱۲۶۲ - ۱۸-۱۳۱۷هـ . ق . /۱۹۰۰م .)

شاعر پارسی‌گوی آلبانی

نعیم فراشری، آخرین وبزرگترین شاعرپارسی‌گوی‌آلبانی درقرن نوزدهم، درسال ۱۸۴۶ میلادی درروستای فراشر، حومه داخلی بخش پرسمدی ازناحیۀ مرکزی داغلی در جنوب آلبانی دریك خانوادۀ معروف و نامدار، متولدشد. پدرش خالدبیك وپدربزرگش دورموش‌بیك ازخاندان مشهوری بودندکه از روستای برات به‌فراشرکوچ کرده بودند. مادرش از اعقاب الیاس بیك بود که‌درنیمۀ دوم قرن پانزدهم، درعصرسلطان محمد فاتح و پسرش بایزید دوم، با احتشام میزیست.

اوهنوزکودك بودکه پدرش وفات یافت. برادرارشدش عبدالله‌فراشری یکی ازمعروفترین سیاستمداران و مجاهدین آزادیخواه آلبانی درزمان سلطۀ عثمانی بود و برادرکوچکتر، شمس الدین سامی فراشری (۱۲۶۶/۱۸۵۰-۱۳۲۲هـ . ق . /۱۹۰۴م .)، صاحب‌فرهنگ جامع‌ترکی وقاموس الاعلام، از علمای مشهورلغت ترك وتاریخ وجغرافیا بشمارمیرفت. (۱)

تربیت‌اولیۀ نعیم درزادگاهش، فراشر، انجام‌گرفت. معلم اودرمکتب، یك‌شیخ بیکتاشی‌بودکه به‌وی قرآن، احکام‌دین، مبادی‌علوم‌وهمچنین اشعارنغز فارسی‌وزبان‌ترکی‌عثمانی‌راتعلیم‌میداد ودرارشادوهدایت اوهمت‌میگماشت.

درسال۱۸۶۵، یعنی‌درسن نوزده‌سالگی، همراه‌برادرش‌شمس‌الدین‌سامی برای تکمیل معلومات وادامه تحصیلات به شهر یانینه (به‌ترکی Yanya) که در آن‌زمان مرکزولایت یکی‌ازممالك تابعۀ امپراطوری‌عثمانی‌بود، رفت وهردو برادردریك مدرسه متوسطه یونانی Zossimaia Skoli معروف به‌Rum lisesi ثبت

1) **Islam Ansiklopedisi,** 115. Cüz, Istanbul 1968, S. 411-422.

نام کردند. نعیم در این مدرسه، زبانهای یونانی، ترکی و فرانسوی را بخوبی آموخت

درسال ۱۸۷۱ به قسطنطنیه رفت و پس از مدتی کوتاه که درآنجا میزیست وبه‌کارنویسندگی اشتغال داشت، به‌مرض سل‌مبتلا گشت. درهمین زمان بود که برادرش شمس‌الدین سامی نیزبه استانبول نزد وی‌آمد وبا اودرامر نویسندگی همکاری نمود. (۱)

نعیم پس از مختصر بهبودی مجدداً به‌یانینه‌مراجعت‌کرد ودراین شهربود که‌اولین شعرخود را به‌فارسی سرود. وی‌بعداً دریکی ازآثارش اشاره به این نخستین‌شعرخود بنام«تخیلات»کرده ومیگوید که درآن‌وقت۲۵ساله بوده‌است.

دریانینه‌وی‌ابتدا دراداره‌ٔ گمرك وسپس درمالیه‌که جزء ادارات حکومت عثمانی‌درآلبانی بود، مشغول به‌کارشد. درسال۱۸۸۲ بلحاظ فعالیت‌های‌سیاسی وشرکت درجنبشهای‌آزادیخواهانه‌واستقلال‌طلبانه ملی، ناگزیرازترك وطن و اقامت اجباری دراستانبول‌گردید. پس ازمدتی بعلت ابرازاستعداد وتألیف و ترجمه‌کتابها به‌مستشاری وزارت معارف عثمانی منصوب شدوتا پایان حیات درآن شغل باقی بود (۱۹۰۰ میلادی).

نعیم فراشری یکی‌ازمعروفترین شعرای‌آلبانی‌دردورهٔ‌تجدیدحیات‌ادبی‌و فرهنگی است‌که در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم درآلبـانی جریان داشت. وی‌آثار زیادی به زبان‌آلبانی (آرنا اوت) تألیف‌کردکه مهمترین آنها عبارتند ازآثار مربوط به کشاورزی وگله داری که در سال ۱۸۸۶ انتشار یافت. نعیم دراین نوشته‌ها سعی‌کرده است تازیبائیهای وطنش‌را نیزبنحوی توصیف‌نماید.

مجموعهٔ اشعارش تحت عنوان «گلهای تابستان» و«کربلا»(۲)، «تاریخ

۲ــ شرح فاجعهٔ کربلا، خصوصاً فداکاریها وجانبازیهای عباس‌بن‌علی(ع).

1- Islam Ansiklopedisi, **ibid.**

اسکندربیك» (۱) و«اونیورسوم» درفاصله بین‌سالهای ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۸ سروده شد وتمام این آثاردربخارست (رومانی) به زبان آلبانی چاپ ومنتشر گشت زیرا امکان انتشارآنها درترکیه عثمانی وجود نداشت.

آثارنعیم را میتوان درسه‌قسمت، تقسیم کرد:

الف- اشعارغنائی همچون «گلهای تابستان».

ب- اشعارحماسی مانندمنظومه‌های‌حماسی«کربلا»و«تاریخ‌اسکندربیك».

ج- آثارتربیتی (آموزشی) نظیر تعدادی‌کتابهای درسی‌به زبان آلبانی و تعالیم بیکتاشیه‌که درسال ۱۸۹۶ آنرا باتمام رسانید و دراین تألیفش سعی‌کرد ملت‌خود را ازحقایق‌تعالیم طریقت بیکتاشیه‌آگاه سازد.

نعیم از پیروان طریقت بیکتاشیه بودکه آنها را باید یکی از سلسله های افراطی طریق‌تصوف وعرفان دانست. مؤسس این‌سلسله، عارف‌مشهور، حاج بیکتاش ولی، سرحلقهٔ‌عرفا ومتصوفان شیعه‌عثمانی درقرن‌سیزدهم میلادی‌بوده است. (۲) گرایش این‌طریقه به‌مذهب تشیع وخصوصاً علاقه بسیار زیاد پیروان آن‌به امامان شیعه اثنی‌عشری، آنها را ازسایرطرق متصوفه درعثمانی متمایز میساخت. درزمان اقتدارسلاطین حنفی‌مذهب‌آل‌عثمان ودرگیریهای سیاسی و مذهبی‌آنان باپادشاهان شیعی‌صفوی، درویشان بیکتاشیه توانستندبا تحمل رنج ومشقات فراوان، همچنان درحفظ بقای‌کیش خود بکوشند.

۱- درنیمهٔ دوم‌قرن پانزدهم، اسکندربیك، یکی از امیرزادگان آلبانی‌که بعنوان گروگان دردربارسلطان عثمانی زیسته وتربیت یافته‌بود، ظاهراً بعنوان شرکت درجنگ عثمانیها با مجارها با سربازان تحت فرماندهی خود، وطنش آلبانی را ازتصرف عثمانی نجات‌داد. منظومهٔ حماسی «تاریخ اسکندربیگ» شرح دلاوریهای این‌قهرمان است. برای اطلاع بیشتررجوع‌کنید به «**لغت‌نامهٔ دهخدا**»، زیر«اسکندربیگ».

۲- برای‌کسب اطلاع بیشتر دربارهٔ طریقت بیکتاشیه رجوع‌کنید به:

J. K. Birge, **The Bektashi Order of Dervishes.**

انگلبرت کمپفر سیاح وطبیب آلمانی درقرن هفدهم، صوفیان بیکتاشی را درنقاط مختلف دیده ودرسیاحتنامهٔ پرارجش از طرزلباس وآرایش ظاهری آنان سخن میگوید. وی مینویسد :

«... لباس بیکتاشی ها چیزی جزلباس محلی نیست وفقط یك دستار کتانی با دوازده ترك که مبین ارادت و خاکساری آنان به درگاه دوازده امام شیعه میباشد، به‌سرمی‌پیچند و یك شال گدائی (که ظاهراً سمبل فقروبی‌نیازی است) بدور کمرمیآویزند وبجزاین آلات و ادوات دیگرهمراه خود ندارند» . (۱)

طریقت بیکتاشی درقرن‌هیجدهم توسط پاشا های آلبانی به‌آن کشورراه یافت . در سال ۱۸۲۶ سلطان محمود دوم قشون ینی چــر (ینی چریه) را در عثمانی منحل ساخت وقسمت اعظم آنها که، ازپیروان بیکتاشی بشمارمیرفتند، به آلبانی مهاجرت کردند وازاین راه بیکتاشیه درآلبانی توسعهٔ زیادیافت که‌بعدها برای آزادی واستقلال کشورآلبانی جنگیدند. وقتیکه مصطفی کمال آتاتورك در سال ۱۹۲۵ تمام تکیه‌ها وخانقاهها را درترکیه ازبین برد، عدهٔ قابل توجهی از سران این طریقه به آلبانی کوچ کردند و امروز کشورکوچك آلبانی درجنوب غربی شبه‌جزیرهٔ بالکان بافریب دومیلیون نفرجمعیت مرکزطریقت بیکتاشیه در دنیا است. (۲)

ازآثاردیگرنعیم فراشری، ترجمهٔ قسمتی ازمنظومهٔ حماسی ایلیاد هومر ازیونانی به‌آلبانی است .

بطورکلی‌بایدگفت که تمام فعالیت‌های سیاسی وفرهنگی نعیم، دوریك

1- Engelbert Kämpfer, **Am Hofe des persischen Grosskönigs (1684-85),** hrsg. von Walther Hinz, Leipzig 1940, S. 110.

2- Ettore Rossi, "Saggio sul Dominio Turco e L'introfuzione Dell' Islam in Albania," **Albania,** Anno III, Eascicolo IV (Dicembre 1942), 14.

محورمیچرخید و آن عشق فوق العاده به‌وطن مألوف و کسب آزادی واستقلال برای ملت آلبانی بود. نعیم بخوبی میدانست که هموطنانش ازنظر فرهنگ و تمدن تاچه‌اندازه عقب‌مانده‌اند وتمام تلاش‌وی برای‌این بودتا باخلق آثارادبی ومتون درسی، زبان‌آنا اوتستان (آلبانی) رایك‌زبان ادبی‌عامه پسند بسازد و ازاینجهت‌درتمام‌آثارش، چه‌نظم‌وچه‌نثر، بایك‌زبان ساده‌عامیانه‌صحبت‌میکند

اشعار فارسی نعیم ملهم ومتأثر ازآثار شاعران‌کلاسیك فارسی زبان مخصوصاً فریدالدین عطار نیشابوری، مولانا جلال الدین محمد رومی وشیخ سعدی شیرازی‌است.

وی بقدری تحت‌تأثیرونفوذکلام عرفانی استادان شعرفارسی‌قرارگرفته است که درمنظومهٔ «گلهای تابستان» شعری بنام نای (Fyelli) سروده‌که شباهت زیادی به‌حکایت «نی» مثنوی مولانا دارد.

حماسهٔ شورانگیز «کربلا» خطاب به فرشته‌ای است‌که ازجانب خداوند به‌زمین‌آمده وداستان فاجعهٔ‌کربلا رابرای شاعرتوصیف میکند. دراین منظومهٔ حماسی ومذهبی، نعیم رشادت امام حسین ودلاوریهای عباس بن علی وسایر شهداء را بسیار میستاید وآنها را مظهر نور حق وحقیقت میداند و در مقابل، خاندان ابوسفیان وآل‌مروان را ازپیروان اهریمن وشیاطین میشمارد.

برای نعیم هرکس که‌کارخوب وشایسته‌ای انجام‌دهد وازعواطف‌انسانی بهره‌مند باشد، اوازپیروان علی‌است وطریقت علی رامتابعت میکند، وهرکس که ازاصحاب دروغ وریاکاری باشد وسودجوئی وتبهکاری پیشهٔ‌خودسازدوی ازمریدان معاویه ویزید ومروان‌است که ازتابعین شیطان محسوب میشوند.

نعیم فراشری‌با الهام ازاندیشهٔ عرفانی وحکمت‌اشراقی اقطاب عارفان ومشایخ صوفیان همچون محیی الدین ابن‌العربی اندلسی (متوفی ۶۳۸/ ۱۲۴۰) ومولانا جلال‌الدین‌محمدبلخی (متوفی۱۲۷۳/۶۷۲) چشم‌دل به‌مشاهدهٔ‌نورجمال

ازلی بگشودو به درك حقیقت ذات اشیاء و فلسفهٔ وحدت وجود آشنا شد.

وی در یك دوبیتی عارفانه که به زبان آلبانی سروده، حقیقت هرشیئی دیدنی، هرچیز گفتنی و هر صدای شنیدنی را در ذات حضرت باری میجوید.(۱) ترجمهٔ فارسی آن چنین است :

هرچه میگوییم ، از ذات خداست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ و آنچه میپوییم، ازذات خداست
درحقیقت ، جمله پیدا و نهان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هرچه میجوییم، ازذات خداست

اینك بیست وشش قطعه ازمثنویات این شاعرپارسی گوی راکه درفاصلهٔ ده سال یعنی از ۱۲۸۹/۳-۱۸۷۲ تا ۱۲۹۹ هـ . ق ./۲-۱۸۸۱ م . سروده است، تحت عنوان «تخیلات» تقدیم اهل شعر وادب مینمایم و توجه خوانندگان را باین نکته معطوف میسازم که گوینده این اشعار اهل آلبانی است وفاصلهٔ او از مرکز فارسی زبانان بسیار زیاد است . شاید در تاریخ ادبیات جهان به‌ندرت شاعری یافت شود که فقط ازطریق تحصیل زبان وادبیات خارجی شعر بسراید که‌تا این‌حد بامرکز آموزش زبان شعری خود فاصله داشته باشد ودرعین حال درکارخود هنرمندی و تسلط نشان دهد .

حلاوت شعر نعیم تنها دراین نیست که اززبان یك اروپائی شنیده میشود بلکه درآگاهی و تسلط شاعربه رموز ودقایق وترکیبات وصفی شعرفارسی است که‌توانسته است باین‌درجه ازمهارت واستادی برسد.

درشعرنعیم مدح نیست، خودستائی نیست ، چاپلوسی ، مبالغه وتعصب هم‌نیست . درعوض، سادگی وروانی هست، هدف هست ، پند وحکمت هم

۱- متن آلبانی این‌شعرعارفانه‌وترجمهٔ ترکی‌آن درخطابهٔ تحقیقی‌استاد دکترحسن قلشی ، تحت عنوان‌زیرآمده است :

1- Hasan Kaleshi, "Arnavut Edebiyatinda Türk Etkileri", **X. Türk Dil Kurultayinda Okunan Bilimsel Bildiriler (1963)**, Türk Tarih Kurumu Basimevi, Ankara 1964, S. 73

هست. خلاصه آنچه که یك شعرخوب دارد، شعرنعیم هم‌دارد .

کسانی که این مقدمه را میخوانند ، بی‌گمان اشعار نعیم را هم خواهند خواند و آنگاه به داوری‌سخن‌ما خواهند نشست .

* * *

اشعار فارسی نعیم فراشری در غرب و محمد اقبال لاهوری درشرق گویای این‌واقعیت است که زبان وشعرفارسی تا اوایل قرن‌بیستم درمنطقهٔ وسیعی ازجهان، ازشبه جزیرهٔ بالکان تاشبه قارهٔ هند، درسطح‌مقدماتی وعالی رواج داشته‌است ووسیلهٔ مؤثری برای پیوند افکاروبیان اندیشه‌های سخنوران وادیبان این‌حوزهٔ پهناور گیتی بوده است .

تخيّلات

دختر نازنین

دخترا ! بخت و سعادت یار تست
لطف و احسان و عنایت یار تست
دوستاره ست آن، مگر چشمان نیست
ماه دیگر هست آن ، پیشان نیست
آن دهان و روی وچشم وگیسوان
پرتوی است از آسمانان درجهان
زهره ای ازباغ فردوس برین
آمده بر طرز زیبا بر زمین!

این لطافت، این شطارت، این جمال
این ادا، این ناز، این رنك، این خصال
از سماوات آمده است، ای گلعذار
همچو رنگ و بوی و حسن لاله زار
از لقای خوبت ، ای نازك بدن
گشت سرخ و زرد، رخسار چمن
غنچه از حسنت شده زیر حجاب
نرگس از چشمان تو گشته خراب
گل ز روی واز لبت شد سرنگون
از تن تو لاله شد مشحون خون
سنبل از زلفت پریشان گشته است
از ظهور خود پشیمان گشته است
از همه ازهار روی این زمین
بهترینی ، بهترینی ، بهترین
زهره آسا میکنی گشت و گذار
چون پری بخرامی اندر سبزه زار

جمله الطافش سمای لاجورد
مرترا ، ای دلستانم ، بخش کرد !
یا ملك ، یا حور ، یا خود اختری
نازنین و خوبروی و دلبری
از قد و اندام بهجت بار تو
زین خرام و جنبش و رفتار تو
از لب سرخ و تر و خندان تو
از زنخدان و بروگردان تو
هم ز الوان و ز ازهار زمین
زین طیور نغمه ساز و خرده چین
این دل زار و نزارم شاد شد
کامران و خرم و آباد شد
حسن تو ای دختر شیرین ادا
این نگاه و چهرهٔ حکمت نما
این تبسم، این روش، این نازوخوی
این لقای دلگشای و درد شوی

نو بهار و جویبار و سبزه زار
آسمان راز پوش و نور بار
این درختان و طیور شعر خوان
این نجف ها(۱) این چمن، این گلستان
کرد این جان حزینم را به کام
لیك کام این جهان نبود مدام
چونکه چیزی می نماند برقرار
حسن و برنایی و صبح و نوبهار
می رود مانند آب رود بار!
می نماند آه، چیزی پایدار!

۱۲۸۹ ه. ق./ ۷۳-۱۸۷۲م.

۱- جای بلند درازنرم که آب بر آن نرود و آن درمیانهٔ وادی میباشد و گاهی درمیانهٔ زمین، یا آن زمین مستدیر بلند اطراف است. لغت‌نامه دهخدا؛ به‌نقل ازفرهنگهای اننددراج ومنتهی الارب.

زبان دل

می‌کند هر دم طبیعت در جهان
راز خود را شرح واعلان و بیان
گه بگو ید با زبان قیل و قـال
گه به گفتار مجسم ، گه به حال
راز هـا گو ید به گـل با د صبا
بلبل شو ر یده گـو ید بـا نوا
جمله موجودات و جمله کائنات
می‌کنند ا فشاء اسرار و نکات

ابر و باد وموج وبحر و جويبار
کو هسار و مرغزار و سبزه زار
آسمان و اختران و این وآن
سبز گویند و فصیح و تر زبان
بهرآن حق داد دل‌را این زبان
تا بگوید با وی این راز نهان
این زبان را بشنوند ارباب علم
محرمـان راه و راز باب علم

۱۲۹۰ه . ق:/ ۷٤-۱۸۷۳م.

نو بهار

نو بهارا ! دلکش و جان پروری
دختر نازک تن و سیمین بری !
روی خندان طبیعت روی تست
بوی باغ و بوی گلشن بوی تست
بر زمین ما فرستادت خدا
دستگیرت کرد بهر هر گدا
بوی یار آید مرا از بوی تو
خوی او باشد پدید از خوی تو
لطف تو گشته یتیمان را پدر
بیوه گان را همتت گشته پسر

دست تو کرده جهان را سر به سر
پر ز بوی و رنگ و زیب ونور وفر
نشئه یاب است ازتوجمله کائنات
مور و مرغ و جویبار و هرنبات
این زمین مرده از تو یافت جان
زآن همی بینم جهان را شادمان
از سماوات آمدی ای نوبهار
تا کنی این خاکدان را لاله زار
نعمتی از عرش وکرس آورده ای
جمله عالم را گلستان کرده ای
آسمانآسا زمین خندان شده ست
جویبار اندرمیان گریان شده ست
هر درخت و هر نهال و هر نبات
یافته از تو فرو تاب و حیات
آن یکی را تاج زرین بر سرست
و آن دگر را دامنی پر گوهرست

روی عالم صحن عود و عنبرست
پر زلعل و گوهر وسیم و زرست
باد و مرغ و سبزه زار وآب جوی
پرزآهنگ اند وپر از گفت وگوی!
نوبهارا! چونکه تو از کردگار
بر زمین گشتی بشر را یادگار
یك نگه کن بر مزار یار من
تا بروید سنبل و گل از کفن
نرگسی ز آن چشم مست دلنواز
سنبلی از زلف دلجوی دراز
باز چون عودت کنی باری دگر
گر نیم من، بر مزارم برگذر
نزد خاك گور من بنشین دمی
وز سرشك خود بریزم شبنمی
تا بروید از گلم تازه گلی
تا براید ز استخوانم بلبلی

۱۲۹۱هـ. ق./۷۵-۱۸۷٤م.

شکوفه

مـدتـی ، کین مهـر بـالای منیر
وین زمین و مـاه هم، بودند اثیر
وانزمان، که شمس‌وماه‌واین زمین
دود بـود نـد و تنـی شد آتشین
شد زمین و مـه جـدا ازآفتاب
دور شد مه هم ز پهلوی تـراب
هر یکی ز ایشان گشت انـدر فضا
اختری پـرتاب‌وپـر نـور و ضیاء
شد نمایان بعد ازآن، این خاکسار
آب و برگ‌و[جانورها](۱)بی‌شمار
ای شکوفه ! توکجا بودی نهان ؟
تا بدان دور و بدان کار زمان ؟

۱ــ بجای (جانوران) درمتن .

خدا

گنبد بالای بیحد و کران
آسمان سیم پاش و زر فشان
مرکز آرایان بیعد و شمار
خانه بردوشان بی مکث و قرار
هردم وهر شأن و هرصبح ومسا
هر چه باشد از طبیعت رو نما
هرشکوفه، بوی و رنگ و شکلشان
هردرخت و بار و برگ و این وآن
گر مسیر و سرد سیر و نوبهار
روزگار و رود بار و سبزه زار

زمرهٔ مرغان و آن آوازشان

کائنات و حال ورمز ورازشان

ذکر وتسبیح میکنند یزدان‌را (۱)

خوش بخوان این دفتر ایمان را

هرچه بیند چشم بی تاب بشر

نور ایزد هست آنجا جلوه گر

قدرتی بی سان وبی پایان و حد

حکمتی بی جهت : هوالله الصمد

ترك کردم لاف و قیل و قال را

می شناسم این زبان حال را

این جهان ، این کائنات بی حساب

این حروف واین سطور و این کتاب

هرچه می بینم ، نماید وجه‌او (۲)

مرد ما ! خود را بخوان ! آنجابجو

مردمست از وی خلیفه درجهان (۳)

مظهر گنجینهٔ راز نهان

قطره ای از بحر عمان حیات
نفخه ای از جان جمله کائنات
دم زند هر چیز از پروردگار
وجه و لطف و حکمت او آشکار
این دل زارم ، که دائم میطپد
از وی و از راز وی دم میزند
هر چه جنبد ، میدهد پیغام او
هر شکوفه ، مینماید نام او
کائنات بیشمار و بیکنار
می‌کنند اقرار اسم کردگار
اختران از عشق او دوران کنند
از فضا بی پای سر سیران کنند
هریکی بر راه خود ، در جای خود
می نتاند برد بیرون ، پای خود
آن یکی با دور خود تصریح کند
و آن دگر با نور خود تشریح کند

اوست جان بخشای جمله کائنات
منشاء الطاف و انوار و حیات
می ندارد حد و پایان کار او
بیحساب و بی شمار اسرار او
مرد مست آیینهٔ ایزد نما
مردما! دستت بکش از نا سزا
جز براه راستی هرگز مرو
تا نمانی در پشیمانی گرو
دوست شو با جمله ابنای بشر
دست دار از غدر و جور و کین و شر
بال صاف و کار خوب و جان پاك
کی شود معدوم و گمنام و هلاك
مردمانرا مردمی باید همی
جان و دل را صفوتی شاید همی
آن که دارد مردمی، دارد خدا
پس تو قلب خویش را نیك آزما

راه یزدان را دگر پنداشتیم
آدمیت را از آن بگذاشتیم
جان‌خود راپاك دار، ای‌خوب کیش
تا بیابی لطفش اندر بال خویش
مر دلت را صاف ساز و مستقیم
تا بیاید اندرو، نوری عظیم

۱۲۹۲ ه. ق./ ۷۶-۱۸۷۵م.

۱- اشاره به آیه شریفه: « الم تران الله یسبح له‌من فی السموات والارض والطیرصآفات کل قدعلم صلاته وتسبیحه .... » است. آیه۴۲، سوره ۲۴(النور).
۲- مراد آیه‌کریمه: « ولله المشرق والمغرب فاینما تولوافثم وجه الله ....»می باشد. آیه ۱۱۰، سوره ۲ (البقره).
۱- کنایه است به این‌آیات: «واذقال ربك للملائکة انی جاعل فی‌الارض‌خلیفة....». آیه ۲۹، سوره ۲ (البقره). و «وعدالله‌الذین‌آمنوا منکم‌وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض‌کما استخلف الذین من‌قبلهم .... »آیه۵۵، سوره ۲٤ (النور). وامثالهم

برلب جوی

جو یبا ر ا ! د لنو ا ز آ و ا ز تو
زار و راز و ناز و باز و تاز تو
این دلم را گر چه محزون میکند
لیک باز آن حزن ممنون میکند
میروی گه پیچ پیچ و گه د رست
گاه تیز و گاه لنگ و گاه سست
میروی د ر سنگسا ر ه پر ستیز
واله و حیران و زارو اشك ریز

گاه پر ناز و خرامان میروی
گاه چست و همچو پیکان میروی
گاه گاه اندر میان سبزه زار
زیر شاخان درختان، همچو مار
گه روی مانند اسب بی عنان
صولت و شدت نمای وکف فشان
گاه با رقص آئی و گه با سرود
گاه آهسته و گه چون مرغ ، زود
تا جدا گشتی ز دوست و یارخود
از بر آن دلبر دلدار خود
میروی بی پای وسر ، قلاش وار
گاه خندان، گاه گریان، گاه زار
آتش خورشید کردت زو جدا
آه تو شد ابرو رعد اندر فضا
هم ز آه و آتش هجران تو
از سرشك دیدهٔ گریان تو

ابر ها از چار سو طغیان کنند
زیر خود خورشید را پنهان کنند
[سربه‌سر] (۱) جو وهوا گردد سیاه
چون درونان و دلان پر گناه
ناگهان اندر میان آسمان
برقها باشند از هر سو عیان
شعشعه گردد سراسر آسمان
تار و پر دهشت بود جمله جهان
کس نبیند جز به باران و سحاب
جز به برق و جزبه دود وجزبه‌آب
با چنین جلوه گری ، ای نازنین
باز میآئی برین روی زمین
تا شود تازه زمین از همتت
تا شود شاد و بکام از وصلتت
هر شکوفه عاشق دیدار تست
هرچه بیند چشمم اینجا ، کارتست

از تو خاك مرده خندان می شود
سبزه زار و باغ و بستان می شود
رنگ و بو می آوری از آسمان
می شود روی زمین باغ جنان
گاه برفی ، گاه باران ، گه سحاب
گاه برقی ، گاه دودی ، گاه آب
گه روی سوی سما ، گه برزمین
میشوی جوی و بتازی همچنین
خاك را چون کرده‌ای احیاء و پاك
کرده‌ای هم دشت و کوهش چاك چاك
میروی اکنون شادان نزد یار
با ترنم ، بیدرنگ و بیقرار
تا نباشی واصل جانان تو
کم نباشد ناله و افغان تو

۱۲۹۳ه . ق./۷۷ ـ ۱۸۷٦م.

۱ـ به‌جای (سرتسر) درمتن .

در وفات برادر

بیهد ست این جمله الـوان زمین
بهر من بیهوده حیفا ! بعد از این
نغمهٔ مـر غا ن و گفت رود بـار
زیب وتاب و[لالههای] (۱) نوبهار!
از د لـم آمـوختم من در جها ن
د ر د و اندوه مصیبت د ید گا ن
می نیـا بد این د ل زارم کنو ن
چونکه شد مغموم و بیزار وزبون

می نیابد لذتی اندر جهان
رفت، رفت، آواه! دردا! شدنهان
کام دل، آرام دل، انباز دل!
همزبان و همدم و همراز دل!
در میان ابر غم ماندم کنون
نا امید و پر دژم ماندم کنون
آسمانا! جود و انصافت کجاست
فضل و رحم و عدل و الطافت کجاست.
سنبل و گل بود محبوب دلش
می‌دمد اکنون، هیهات! از گلش
سبزه ها بودند باری ز بر پای
میشوند اینك ز خاکش سرنمای!

۱۲۹۳ه . ق./۷۷-۱۸۷۶ م .

۱- بجای (لالهای) درمتن

زمستان

این‌جهان آیا چرا ویران شدست ؟
جمله عالم کلبهٔ احزان شدست !
نوبهار اکنون کجا رفت از زمین
از چه آفت گشت گیتی همچنین
بلبلان و گلشن و لحن و سرود
آسمان و نورش و رنگ کبود
جمله گشته ناپدید و بی‌نشان
گویی دیگر گشته است اکنون جهان
مرده است اکنون گویی باغ راغ
نوحه گر بر میتش گشتست زاغ !
چیست این دود سیه اندر هوا ؟
خود کجا رفتست خورشید وسما ؟

یوسف زرین رسن در چاه شد
زان سبب جو و هوا پر آه شد
سوخته گویی سرای مهر و ماه
زآتشش ماندست این دود سیاه!
جمله عالم همچومرده سردگشت
یك کفن بینم همی برکوه و دشت
موروومرغان را چه‌شد؟ کاندرمیان
می نبینم هرگز از ایشان نشان
ناپدید و تار گشته کائنات
باد صرصر میوزد از شش جهات
پر ز دود آه و کین گشته سپهر
خشمناك و پر غضب گشتست دهر
گشته دنیا همچو موی پیر زن
از سپهر کجرو پیمان شکن
آسمان گشتست غائب از میان
زان نمی بینم ز الطافش نشان

بر درختان می نبینم برگ و بار
نه شکوفه ، نه کبوتر ، نه هزار !
مرغ و موران مانده بی‌ساز وغذا
عاجزان دلتنگ و بی تاب و نوا
آنکه برکانون(۱) می بینم سیاه
دودآتش نیست، آن آهست، آه !
نوبهارا ، ای شه جود و کرم
ای سروش پر ز انعام وهمم !
باز بر ما بگذر ای لطف کریم
باز دوزخ را به دستت کن نعیم
روی دنیا را سراسر کن چمن
تا شود هرسو پراز ورد(۲)وسمن
تا بود آن کلبهٔ زن مشکبوی
تا نریزد بر در کس آبروی
تا بخسبند عاجزان بر سبزه زار
زیر طاق آسمان آزاده وار

۱۲۹۴ه . ق . /۷۸-۱۸۷۷ م.

۱ـآتشدان ۲ ـ گل سرخ

برمزار خواهران وادران (۱)

ای گل تر! بلبلان را ترك کن
تا بگویم با تو من یك دو سخن
یاد میدارم که گشتی ناپدید
پار، وباز امسال چون این‌دم‌رسید
رو نما گشتی ز الطاف بهار
تو مگر آنی که اینجا بود پار؟
از کجاست این‌رنگ تو وین‌بوی‌تو؟
روی دلخواه و تن دلجوی تو ؟
همچو جانانم تو باری مرده ای
لیك رختت باز اینجا برده ای
تو مگر از سوی جانان میرسی
خود ز کوی مهربانان میرسی

من ز بویت بوی ایشان میبرم !
آه ! سری هست اینجا لاجرم !
ای شهنشاه و شریف محترم
من ز انفاس نفیست میبرم
بوی عدن و نکهت خلد برین
ای حسن! تحسین ! ای گل !آفرین !
در زمستان نزد تو بسیار بار
نی زبهر نزهت و گشت و گذار
لیك بهر دیدن این خاك را
بهر دیدن این تراب پاك را
با دلی می آمدم پر اشتیاق
پر ز درد و آه و اندوه و فراق
من گمان کردم که بربودت عدم
تو سفر کردی مگر سوی ارم
باز عودت کرده اکنون از بهشت
سر نما گشتی به هامون و به کشت

آمده از آسمان هفتمین
گشته‌ای پیدا برین روی زمین
آمده ازجسم وجان و خاك یار
پای بسته ، سر نهاده بر مزار
یك تن است این جزء های کائنات
مهر وماه و مردم و مور و نبات
زان همی روید شکوفه اززمین
کاندران افتند چندین مه جبین
ای گلم ،آنجاکه این بو چیده‌ای
دوستان جان ما را دیده ای؟
بار دیگر گربینی، ای سروش!
ای سروش مشکبوی و سبزپوش!
با زبان تو بگو از من سلام
هم مرا زیشان بیاور یك پیام!

. . . .

. . . .

آسمان

شب لطیف و ماه تابان دلبرست
باد مشکین و زمین پرزیور است
مرغ هوشم میپرد اندر سما
در فضای نور پاش جانفزا
گه شود همراه و یار اختران
گه رود تا آشیان کهکشان
هرچه بیند دلکش وپرتو نماست
لمعهٔ برق تجلی خداست!

پرتوی بی ابتدا و انتها
قدرت و تصویر و معنای خدا
چیست، چیست این کائنات بیحساب ؟
این نظام و این کتاب مستطاب ؟
این فضای آب رنگ بیکنار
پرتو اندازان ببعد و شمار ؟
این همه زرین لقا سیمین بران
نورپاش و چابک و رقص‌آوران ؟
این طبیعت، این بم (۱) آب حیات
این حکم، این رازها، این معجزات؟
این چه اجرامند پرتاب و شرر ؟
این چه اکوانند پر از نور و فر ؟
می زند آهسته پرش کهکشان
همچو لک لک بچه ای در آشیان
تا شود زو عالمی نو سر نما
تا پرد با دیگران اندر فضا !

میرود دم دار مـانند سـنان
رقص و دوران میکند در آسمان
شمع اندردست ومی پوید مدام
خانه بردوشست وبی جای و مقام
میرود از درگهی بر درگهی !
در میان آسمانان گمرهی !
از کجا آید بدین رفتار و ناز
با چنین تاب و چنین زلف دراز ؟
می نیـابـد راه او چشم بشر
زانکه کوتاهست مردم را بصر
می نهد پـا بر اثیر و می دود
در فلك بهر سیاحت می رود
دلستانی ، ای همـایون آسمان !
جای فروزی، ای فضـای بیکـران !
سرحد و پایان ندارد این فضا
پر از اجرا مست و پرتاب وضیاء

کی تواند گفت راز آسمان

این زبان و این دهان مردمان !

ای سپهر نوریز حقه باز

کار تو و حال تو رازست ، راز

حکمتت بی حد و پایان و کنار

اخترانت بی حساب و بی شمار

چیست این قانون قدرت اشتمال ؟

تاب وفیض ولطف رب ذوالجلال

گرچه چیزی نیست سالم از خلل

[غیر] (۲) ذات لایزال و لم یزل

لیک نبود چیزکی محو و تباه

جمله موجودند اندر بارگاه

زو بیاید ، باز میگردد بدو (۳)

کل شیئٍ هالك الا وجهه (ع)

اختران هم با چنین قدر اجل

در پی ایشان می تازد اجل !

تا کند هر پیر را از نو جوان
مرگ را ایزد فشاند اندر میان
گرحقیقت خواهی ؟ ای‌مردخدای!
این طبیعت را همیشه آزمای
عارفانه یك نظر کن در سما
تا بیابی بارگاه کبریا
لیك ای کرم زمین خاموش شو
تا به راز آسمان هرگز مرو
در جهان بر قطرهٔ آبی نگر
تا در آن بینی هزاران جانور
حکمت یزدان هرجا ظاهرست
قدرتش بر هرچه بینم باهرست
پیش این اسرار و انوار و حکم
دم مزن هین از وجود و از عدم
نزد تو ای بحر ژرف بیکنار!
شرمسارم ، شرمسارم ، شرمسار

این حبوب بیشمار گوهرین

عالمیست ازملك رب العالمین!

بلبلا! خاموش باش و دم مزن

نزد گل بنشین و پر بر هم مزن

تا کند هوشم سفر سوی سما

تا شود در عشق راز او فنا

تا بخوانم ثم وجه الله (۵) را

تا بیابد چشمم آن درگاه را

خود ندانم بعد ازاین من چیستم؟

بعد از این من نیستم! من نیستم!

۱۲۹۵ ه. ق./ ۱۸۷۸ م.

---

۱ ـ دریا

۲ ـ به جای (جزبه) درمتن.

۳ و ۴ ـ اشاره‌است به‌آیهٔ کریمه: «کل شیء هالك‌الاوجهه له‌الحکم والیه ترجعون». آیهٔ ۸۹، سورهٔ ۲۸ (القصص) وآیاتی دیگر درهمین موضوع.

۵ـ رجوع کنید به‌زیرنویس صفحه۱۷، شماره۳.

صبر و امید

ای زمان رفته ! حسرت پروری
دلخراش و تلخ و ماتم آوری
از تو این دل جز به آه ودرد و زار
جز به اندوهی، ندارد یادگار !
هر مصیبت کز دلم بگذشته است
بادیء (۱) تأثیر دیگر گشته است
گلشن دل را نماند اکنون گلی
سبزه ای ، یا میوه ای ، یاسنبلی
خاك شد، خاشاك شد ، افسرده شد
چاك شد، غمناك شد ، پژمرده شد

غنچه‌ها ، گل ها ، شده محو وتباه
مانده گلبن، سخت وبی برگ‌وسیاه
تـا نبـاشد حاصل امـر آرزو
یك شکوفه ست عمرما بی‌رنگ‌وبو
همچنان کانـدر زمستان آفتـاب
سر کشد [گهگاه] (۲) از زیرسحاب
شعله ای از چشمش آید بر جهان
بـاز بـاشد لیك پنهان نـاگهان
آنچنان انـدر دلـم روی امید .
در میان درد هـا بـاشد پـدیـد
ناگهان لیکن شود محو و فنا
مـی نهـد انـدردلـم دیگرعنا(۳)
نیـم مـرده شمعکی بینم ز دور
در دلم آید از و تـاب و سرور
میروم با صد امید و صد شتاب
وآن امید، آن شمع، خوابست وسراب

می ندانم کیست ، کو بی‌درد و رنج
زیست اندرعالم خواروسپنج ! (٤)
جان و دل همواره اندر زحمت اند
درمشاق (٥)و غفلت و درمحنت اند
من از این بازیچهٔ دوران ، مات
وین غم من برقرار و بر حیات
من شوم بیرون ازین دارو دیار
او مگر بعد از وفاتم ، پایدار
کشتی عمر بشر در بحر دور
میرود همواره پیش باد جور
باد بانش آه و حزن و حسرتست
بار او اندوه و یأس و محنتست
در میان موج این بحر غریب
افتد و خیزد به صد گونه نهیب
هر نفس در گیر و دار و کار زار
دائماً در کار و بار و بیقرار

مـی نتانـد لیـك هیچ انـداختن
لنگرش د ر بحراکدار(٦) و محن
د ا ئماً پیشش سراب آسا امید
نا گها ن د ر قعر با شد ناپدید !
شد تلف اینجا چنین کشتی هزار
تخته ا ی ز آنها نبینم بر کنا ر !
آنکه مردم را زحسرت ساختست
در د لش صبر و امید انداختست

۱۲۹۵ هـ . ق ./ ۱۸۷۸ م .

۱ـ آغاز کننده، آفریننده ، دربادی امر.
۲ـ بجای «گاه گاه» در متن .
۳ـ رنج، اندوه .
٤ـ ناپایدار.
۵ـ جمع مشقت: سختی‌ها.
٦ـ جمع کدر: تیرگیها ، دردها .

بلبل

هر یکی از اختران تابدار
در میان آسمان نور بار
گشته خاموش و گشاده دیدگان
گوش داده بر یکی راز نهان
ماه تابان در میان بسترش
پرتو خورشید برده در برش
گشته از انوار او ، سیمین ، زمین
در میانش[سایه‌ها]ی(۱) یاسمین

خاك تيره گشته مانند مهی
چون پری بر پا شده سروسهی
روی یار آسا شده دریا ز ماه
[سایه‌ها] افتاده چون خال سیاه
کیژ[؟] (۲) انگشتش بلب بنهاده است
هر شکوفه چشم خود بگشاده است
خود طبیعت دختر آسا گشته است
دلبر و رعنا و زیبا گشته است
میکند هر سو هوا شبنم نثار
بر درختان، بر زمین ، بر سبزه زار
باد در خواب و درختان اشکریز
سبزه زار و زهر هایش مشکریز
جمله اجزای طبیعت در سکوت
پیش ذات پاك حی لا یموت
نشنوی آوازه ای اندر میان
جز به آه ونالهٔ آب روان

مانده ام بیدار من اکنون وبس
جز بمن ، بیدار اینجا نیست کس
گاه می پرسم رموز این و آن
زآسمان و اختـران و کهکشان
گه ز پروین، گه ز مه ، گه از زمین
گـه بپرسم از درخت یـا سمین
گاه صحبت میکنم بـا مـردگان
با دل نـومید ومحبوبان جـان !
من دریـن فکـر و چنین انـدیشناك
گه به چرخ هفتمین گه زیـر خاك
ناگهان آوازی پر سوز و گـداز
جـالب دل ، شارح راز دراز
از سما آیـد ، بود دمساز مـن
از خدا آیـد، شود همـراز من
چیست، یارب ! چیست این شیرین صدا؟
از کجا آید ، خدایا ! از کجا ؟

از کجا آید چنین دلجو سرود!
از زمین، یا خود ازین طاق کبود!
[سربه سر] گویی طبیعت یکزبان
گشته و میگوید این راز نهان
بلبلا ! ای شاعر شیرین زبان!
خوش بخوان! این راز مبهم را بخوان!
بر گل خندان خود خندان شو
همچو من گه شاد وگه نالان شو
خوش بگو ، تا بشنوم ای یار من
خاك بر افکار و بر گفتار من
چند دلخوا هست این افغان تو!
آه تو و نالهٔ سوزان تو!
رقص می آرد دلم از اندرون
همدم و همحال تو گشتم کنون
بهر آن گشتست خاموش این جهان
تا سرودت بشنوند از آسمان

غنچه سر بـر میکشد از پیرهن

تا شود آگه ازین شیرین سخن

ای عطارد! ترك کن دورت! مرو

این نوای عشق و سوزش را شنو

بلبلا! بـا این چنین زارو فغان

خوش‌بخوان! این رازمحکم را، بخوان!

۱۲۹۶ هـ. ق./ ۷۹-۱۸۷۸م.

۱-به جای «سایها» درمتن.

۲- قرائت ومعنی این کلمه، باوجود مراجعه به‌فرهنگهای متعدد، روشن‌نشد.

بکنار دریا

ای یم فرح فزای دلگشا !
نزد تو یابد دل و جانم صفا
آبهای این جهان از تو نمی
جمله ایشان عیسی و تو مریمی
آن‌چه می‌بینم چو دود وچون‌خیال
که نشیند همچو مرغی بر جبال
قطره ایست از تومگر آن آب ناب
آفتاب از تو ربود ، وشد سحاب

میستاند هر دمی رنگ جدید
گه سیاه و گاه سرخ و گه سفید
آتش مهرش کشد بر آسمان
لیک باز آرد بتو اورا زمان
گر نبودی آب تو ، باران تو
گر نبودی لطف بی پایان تو
گر نبودی آن نگاه آتشین
کی شدی آباد و فرخنده زمین
بشنوم از موج تو راز دلم
میشود از حال اوحل ، مشکلم
نزد تو می آید اینک آب جو
با هزاران گفت و گووتازو پو(۱)
بر کنارش سبز پوشان کرام
ایستاده با کمال احترام
سر کشیده آن یکی تا آسمان
وان دگر تازه نهال و نوجوان

[شاخه ها] (۲) بر آب او آویخته
برگها با یکدگر آمیخته
زین طرف خنیاگرست امواج بحر
زان طرف نغمه کند سیلاب نهر
در چراگه گوسفندان می چرند
وز پس شان برگان باباکنند(۳)
زیر اشجار و میان سبز[ه] زار
میرود خندان و نالان رودبار
زمرهٔ مرغان جولان می کند
نغمه و دوران و سیران می کند
سر کشیده میش ها اندر فراز
لافگو گشته درختان دراز
بحر و مرغ و آسمان وسبز[ه]زار
هر درخت و برگ شان و جویبار
جمله در رقص و به گفتار آمده !
گویی منصورند و بر دار آمده !

هر یکی پرداخته یک داستان
عشق و سوز و وجد و فرگشته جهان
آسمان و راز او و فام او
این زمین و این همه انعام او
این طیور و این بهار و مرغزار
این درختان، این چمن، این جویبار
هرچه هست و نیست امواج یمیست
اوست بی‌پایان واین جمله نمیست
جام باده گشت و باده جام شد
جسم جان و جان هم اندام شد
نار قشر و قشر او هم نار گشت
فرق ایشان مشکل و دشوار گشت

۱۲۹۶هـ . ق./ ۷۹-۱۸۷۸م.

۱- به جای (شاخها) در متن شعر.
۲- رفتارملایم .
۳- منظورشاعرهدان «بع بع کردن» است .

بر تربت خواهر

نزد گورت باز می آیم کنون
با دل بیمار و بیزار و زبون
از تو اینجا می نیابم یادگار
ای دریغا! جز بدین خاک مزار
لیک از هجر و فراق هشت سال
میشمارم این زیارت را وصال!
بعد از آن کزتوشد[م] مهجورودور
گشته بودم دور نیز از خاک گور

می‌شناسی خواهرا! من کیستم؟
من ترا آخر برادر نیستم؟
چونکه ازهجرت دلم‌گشتست زار
آمدم بهر تسلی بر مزار!
آه اگر لفظی ز تو بشنیدمی!
مر ترا گر بار دیگر دیدمی!
نیست‌آواه! رسم وراهی درجهان
در میان مردگان و زندگان!
اندرونم آتشست از اشتیاق
از غم و اندوه و اکدار فراق
پر جان از مرگ خواهم، تا پرم
تا بیایم نزد تو، ای خواهرم!
تا بیابم مر ترا اندر سما
در میان نور، نزدیک خدا

۱۲۹۶ه . ق./۷۹-۱۸۷۸ م.

ماه

از کجا مـی آیی با چندین شکوه ؟
میشوی نا گه پدیـد از پشت کـوه !
گاه پیـدا گاه پنهـان میشـوی
گه سیـاه و گاه تـابـان میشوی
گاه رویت پر نشاط و پـر جمال
گاه قدت چون کمان و چون خیال
میشوی شمـع زمین هنگـام لیل
از پس او میروی همچـون طفیل
راز پوش و روز پاشی، ای‌نگار !
غمزهٔ تـو مر مرا یـارست یـار

از کجا می آیی ای دخت سما ؟!
با چنین تـاب و چنین نـاز وادا
چشم و دیدار و نگاهت دلبرست
نورت از هر نـور دیگر بهترست
پـر تـوت الهام جملـه شاعـران
چهـرهٔ تـو رهبـر صـاحبـدلان
دائماً گـرد زمین گـردیده ای
راز مـردم را ز اول دیـده ای
یادمیداری تـو آن هنگام را
کش نداند هیچ مـردم نام را
پیش موسی نور تو در طور تافت
در میان نـور تو آن نـور یافت
آمـده و بـاز رفتـه مـردمـان
تو همی تـابـی همیشه در جهـان
چند دیدی بر زمین جنگ و قتال
فتنه و آشوب و اندوه و ملال ؟

جمله کار و حال مردم دیده ای
زار او، گفتار او بشنیده ای
چند سقراط دیده‌ای مسموم و خوار
چند یوسف گشت گرگان راشکار؟
چند ملت دیده ای در این جهان
گشته اکنون نا پدید و بی نشان ؟
چند سولون و فلاطون دیده ای ؟
چند تیمور لنگ و هارون دیده‌ای؟
چند دارا و سکندر دیده ای ؟
چند روسو چند ولتر دیده ای ؟
چند هامون دیده ای چون کربلا ؟
چند مردان خدا اندر بلا؟
دیده ای جمله وقوعات جهان
جمله احوال و خصوصات جهان
چند مردم بینی اکنون دلفگار ؟
چند بینی شاد و خرم نزد یار ؟

چند می بینی گرفتار فراق
پر ز آه و عشق و سوز و اشتیاق ؟
تو همی دانی همه راز زمان
غافلند اما گروه مردمان !
چند دیدی همچو من اندیشناك ؟
کاستخوان شان‌شد[ه]اکنون خاك
مرترا هم لیك این دور زمان
کرد سست و پیر و خوار و ناتوان
گر چه بیرونت ببینم تابدار
اندرونت نیست لیکن آبدار
در نمایش دختر سیمین تنی
در حقیقت پیر و پژمرده زنی !
جامهٔ زرین اگر پوشیده ای
من همی دانم زکه دزدیده ای
از جد خود میستانی تاب و زیب
مادرت را میدهی ، ای دلفریب

تو ز پهلوی زمین گشتی جدا
خود از آن‌سان که شد از آدم حوا
نجم ارض از شمس تابان‌شد عیان
بود روزی تابدار و نو جوان
آن زمان ازوی تو گشتی سرّنما
همچو اوبودی پر از نور و ضیاء
مهر لیکن تاب میدارد هنوز
وین زمین هم بار می آرد هنوز
آتش و سوز درونت سرد شد
روی تو پژمرده گشت و زرد شد
در درون‌خودچهاداشتی ثرا (۱) !
کرم و مور ومرغ وچندین چارپا
تو نداری برگ و بار وآب ناب
وین تنت گشتست بیمار و خراب
دامنت مانده بچنگال قدر
میت آسا گشته‌ای ، آه ای قمر!

من چه‌گویم ! این زمین بی‌تومباد !
چشم تو بادا همیشه شوخ و شاد !
در نگاهت بینم آثار بقا
خاك بر این فکر ورأی وقول ما
پرتوت بادا همیشه در جهان
بی تنت هرگز مماناد آسمان
مردمان را نورت امید آورست
از سما بر این زمین مژده برست
پرتوت چون می فتد بر خاکدان
میشود مهمان جمله مردمان
روی دریا زو شود سیماب وار
کوه وهامون پرزر ورنگ ونگار
میگشایی نور خود را بر زمین
میشود هر سویش از وی گوهرین
میشوی همراز با اهل جهان
همنشین و همدم بیچارگان

این دل زارم بخود همراه کن
خود ز احوال جهان آگاه کن
تا رود با پرتوت بر کوهسار
بر درختان، برهوا، برسبز[ه] زار
برگل و بر سوسن وبر ارغوان
بر سمن ، بربستر سیمین بران
کج مرو، ای‌مه ! مشو بیرون زراه
تا نباشد روی دلدارت سیاه
تا نباشند آسمانان بر تو تنگ
تا نیاید پایت اندر پا لهنگ
عشق و سوز از رمز تو اندوختم
آتشی اندر دلم افروختم
گرچه مانند تو من خاکسترم
دردرونم هست، لیکن اخگرم
اندرون و خون تو گشتست سرد
وین دلم پرسوزشست وآه و درد

پرتـوت آ یـد ز خـورشیـد مـنیر
و ین د لم از نور بیچو نست سیر
میدود هـوشم کنـون د ر طور تـو
بو(۲) که نورش یـابد انـدر نورتو

۱۲۹۷ هـ . ق . /۸۰ - ۱۸۷۹م .

۱ـ خاك بیمقدار.

۲ـ باشد .

آفتاب

اختران با یکدگر غمزه کنان
می شوند آهسته آهسته نهان
اندک اندک نور غالب میشود
ظلمت شب محو و غائب میشود
کبک می پوید میان سنگسار
میکند فریاد از هجران یار
بلبلا ! آواز باز آغاز کن
بر درختان جنبش و پرواز کن
آفتاب اینک نمایان میشود
از نگاهش صبح ، خندان میشود

شادباش ، و دیرزی ، ای نجم ما !
نور برنوری ، ضیا اندر ضیا
این زمین از هجر تو در ماتمست
و ز ظهورت شادمان و خرمست
پیش نورت شب گریزان میشود
میشود لرزان ، و پنهان میشود
نجم ارض از دوری تو خاک شد
پیرهنش از آه دل هم چاک شد
از تو باید زندگانی این زمین
از تو می تابد همه چرخ برین
زاده از تو اختران بیقرار
گشته از نورت همیشه تابدار
دختر توست این زمین بی مکان
مشتری ، زهره و سائر همچنان
تا جدا گشتند از تو این شرر
می روند اندر فضا آوازه سر

پیش تو ، ای شمس تابان منیر!
بس حقیرست آدم و این خاك زیر !
لیک تو نیز، ای رئیس این جهان
اختری اندر میان آسمان
پیش جمله کائنات بیشمار
نیستی اندر حساب و اعتبار
چند اجرا مند پر از تاب وفر!
لیک کوته بین شد چشم بشر
همچو تو مهرند، و از تو مهترند
از تو هم روشنتر و هم بهترند
ذهن پرانم بتازد چپ و راست
تا ببیند این فضا را تا کجاست
می پرد لیکن نمی یابد کنار
باز میآید خجل و شرمسار
اندرون این فضای بیکران
پرز انوارست و اسرار نهان

نه یمین دارد طبیعت نه یسار
نه حساب اجرام ، و نه میدان کنار
بی‌حد و بی‌چون و بی سان‌حکمتیست
بی بدایت ، بی نهایت قدرتیست !
دیر زی ، ای جان جمله کائنات !
بحر بی پایان و بی قعر حیات !
آفتابا ! پرتوت را پیروم
با شعاع تو ببالا می‌پرم
این دلم می بیند اندر آسمان
آستانی دلستان و جاودان !
مرغکی کین آشیان آموختست
پروبالش هم درآنجا سوختست

۱۲۹۷هـ . ق ./۸۰-۱۸۷۹م .

عشق

ای فروغ عشق! بی تو زیستن
بدترست اندر جها ن از نیستن
ا ز د ل پر درد من هرگز مرو
لحظه ای از خاطرم غائب مشو
چونکه با تو این دلم خوکرده است
از ازل خود الفت توکرده است
بلکه ایزد از تو دل را سا ختست
یا خو د ا ند ر د ل تر ا ا ندا ختست

گر چه از تو می نیا ید جز به آه
لیک آن آ هست دل را شاهراه
محنت تو مر مرا جان پرورست
حالت تو ا م همیشه د لبر ست
بهر کر د ن خاك را آ د م خدا
ازیمت بر ری نمی‌ریخت ازسما

فلسفه

بامدادان که زمین و آسمان
خرمند و شادمان و دلستان
یا به وقت چاشتگاهان بهار
کز حرارت هرکسی گیرد کنار
نغمهٔ خود را کند گنجشک ترک
خواب و آسایش گزینند زیر برگ
یا به هنگامی که نجم آتشین
از افق غمزه کند پیش زمین
یا دمی کز برد و سرمای شدید
بارد از ابر سیه برف سفید

یا دمی دیگر که باران بر زمین
بارد و باشد پر از عنبر زمین
[بخصوص](۱) آنوقت، کز لطف بهار
پیر فانی جهان گردد نگار
رنگ و بوی و نغمه وزیبست دهر
خوب و خندانست و روشندل سپهر
زندگان را جان و دل پرآرزوست
هرچه‌دارد این‌زمین‌در گفت‌وگوست
فام ناب آسمان فرح فزاست
چهرهٔ دلجوی دنیا دلگشاست
هوش‌بی‌آرام‌من‌درجست[و]جوست
درنبرد وپرسش و درگفت وگوست
چه، کجا، کی، که، زچه و چون و چند
لیک از هر سو ببیند ریشخند!
این طبیعت را کند زیر و زبر
تا بیابد یك نشان و یك اثر

این همه‌اجسام واین احکام چیست؟

کائنات بی سر و انجام چیست ؟

میکند تفتیش حال این صحوف

راز حکمت آزمای این حروف

این همه اجرام واین انوارچیست؟

این همه ادوارواین اسرارچیست ؟

هر چه میتانیم دانستن نمیست

وین طبیعت بی کنار و بن، یمیست

مرغ هوش من بدین بحر عظیم

اوفتد در ورطهٔ پر باك و بیم

میشود سست و بماند بی پناه

در میان عجز و ریب و اشتباه

میرود با و جد وعشق وسوز و فر

لیك می آید فرو بی بال و پر!

ای طبیعت! کنه تو مردم نیافت

گرچه بسیار اندرین وادی شتافت

---

۱ ـ به جای (با خصوص) درمتن.

زمین ومردم

این زمین خاك پوش ، ای مردمان
اختریست از اختران آسمان
در میان آسمانان می رود
در فضا مانند مرغان می پرد
پاره ایست از شمس تابان منیر
کوکبیست از جمله اولاد اثیر (۱)
آفتاب آتش افشان مادرش
ماه تابان سبك‌پا (۲) دخترش
خواهرانش مشتری ، زهره ، زحل
همدمانش حوت و جوزا و حمل

آتش خـورشید دارد در درون

از دلش بسیـار بار آیـد بـرون

از دل سوزان خـود و زچشم شید

آمـده بسیار چیز از وی پـدیـد

کانهـا و سـبز[ه] هـای بیشمار

بیشمار ازهار و اشجار ثمار (۳)

شد نمایان نوعهای جانور

در نهـایت سر نمـا شد این بشر

ای بشر! خوشنود شو نـزد زمین

کین زمین شد مسکنت، ای نازنین

چون خلیفه کرده اندت بر تراب (٤)

بهرهٔ خود را هـم از دنیـا بیاب

گـر چـه میمیرنـد افـراد بشـر

مـی نمیـرنـد امـا اولاد بشـر

۱۲۹۸ ه . ق ./۸۱ - ۱۸۸۰ م .

۱ـ مأخوذ ازواژه‌یونانی Aether ،کره‌آتش‌که بالای‌کرهٔ هواست . دراینجا ظاهراً مراد آسمان است .

۲ـ تند رونده، تیزرو. ۳ـ جمع ثمر: میوه‌ها .

٤ - رجوع شود به زیر نویس صفحه ۱۷ ، شماره ٤ .

وداع

الـوداع ، ای دوستانم ! الـوداع
الوداع ، ای داد رانم ! الـوداع
الوداع ای دشت وکـوه و رودبار
ای زمین، ای‌مرغزار، ای‌سبز[ه]زار
ای سما ، ای آفتاب ، ای دختران
ای‌وطن، ای‌روز، ای‌شب، ای‌زمان!
نـو بهـارا ! بـر زمین لطفت ببار
مرمرا هم‌یادکن ، ای نـو بهار !
بلبـلا ! د ر د د لـم را تـو بگـو
با زبا ن ولحن د ل افروز تو
ای روانم ! پّر خود بگشای باز
د ر فضـا پیش خـدای خـود بتاز
گرچه دل در جست وجوسربازوحر
لیك همواره ا ز و پـرست پـر

یتیم

چون بیادم آید احوال یتیم
در دلم می آید اندوهی عظیم
مادر و خواهر ندارد در جهان
نی پدر ، نی دادر و نی خانمان!
بینوا و دردمند و بی کسست
در میان جوی گویی چون خسست!
ما به رقص و در صفا از جام می
او برون لرزان و گریان همچونی !

آن که او را خرم و خندان کند
مردل خود را مگر شادان کند
دل چو نبود از غم او چاك وتنگ
دل مخوانش، نیست دل، سنگست سنگ!
دل که رأفت می ندارد نیست دل
چون ندارد آدمیت هست گِل
لرز لرز، ای دل! ازان آه و فغان
لرز، ای مردم! بلرز، ای آسمان!

وطن

ای وطن ! همواره مارا دلبری
مادری و خواهری و دادری
برترینی از همه سوی زمین
بهترینی از همه روی زمین
مادرم همواره رویت دیده است
عاقبت خاکت تنش پوشیده است
هر شکوفه‌ت چشم او بشمرده است
در بر تو زاده است و مرده است
جملهٔ اجداد ما را دیده ای
استخوانِ شان هم تو چیده ای

با تو، ای خاك مقدس! زیسته‌اند
پیش تو هم خنده هم بگریسته اند
مادرم‌مرد[ه] ست(۱)، و توئی‌مادرم
مادر بی مرگ نیکو پیکرم
گرچه اولادت بخوری، ای تراب
کم نباشد لیك چیزی از حساب
این وطن را، ایزدا! آبادکن
جمله خلقش بر مراد و شادکن
دشمنش بادا همیشه خاکسار
صاحبش همواره بادا کامکار
خرم و آباد بادا حال او
پر سعادت باد استقبال او
. . . .
. . . .

۱ـ به‌جای (مردست) دراصل.

در مرگ دختر

ای دریغا ! ای دریغا ! دخترا !
دلفریبا ، دلستانا ، دلبرا !
بی تو ماندم، بی تو ماندم درجهان!
خاك شو، ای دهر دون ، وی آسمان!
نرگس باغ جهان پر زیب وتاب
نرگس باغ دلم گشته خراب !
خاك خواهد گشت روی چون گلت
زلف دلجوی مثال سنبلت !
دست و پای تو غذای کرم ومور!
زیر خاك تیره اندر قعر گور
تخم نا هموار کشتی در جهان
آه ! ای دهقان پیر! ای آسمان !
چیست جرم مردمان بیگناه
تا کشند این حسرت و اندوه وآه ؟
. . . .
. . . .

ایضاً
در سوگ دختر

آسمان افکند دورم از دیار
تا کند مهجور و زار و دلفگار
تا نهد بر اشتیاقم اشتیاق
بر فراق غربتم دیگر فراق
تیر هجران را نمی یافتم سپر
بهر آن می آیم، ای جان پدر!
بهر تو من آمدم ، ای دخترم!
تا بیائی شاد و خندان در برم!
آمدم پر خواهش و پر بیم و باك
گاه فرخنده و گاه اندیشناك

می نیابم جز تنت اندر میان!
مرغ جانت رفته است از آشیان!
گفت و گوی و شیوهٔ دلباز تو
خندهٔ تو، باز تو و ناز تو
آن تبسم، آن نگاه و آن ادا
آن سخنهای لطیف و دلربا!
للابد(۱) گشتند محو ونا پدید!
وین دلم ماندست بی صبر وامید!
بهر آن دور از تو افکندم قدر
تا نبینم زنده ات باری دگر!
. . . .
. . . .

۱ـ الی الابد: تا ابد.

ایضاً
در ماتم دختر

این دل زار و ضریر(۱) م بختیار
بـا جمال و جلوهٔ تـو بود یـار
پیش‌چشمم شد جهان اکنون سیاه
شد دلم پر شیون و اندوه و آه
مادرت گـریان و بی درمان شد
مردلش ویـران شد، سوزان شد
خاک تیره گشت، آواه! مادرت!
جز کفن دیگر نبا شد خواهرت!
تا توگشتی دور و غائب از میان
بر دل ما ماند حزنی جـاودان

چون تو ، ای کام‌دل ما ، مرده‌ای
کام و آرام دل ما برده ای
بانگ تو چون نشنویم اندر سرا
ما کجا وکام جان و دل کجا
شاد و خندان در بهاران یاسمین
تو همیشه ، حسرتا ! زیرزمین !
من نخواهم دید دیگر روی تو؟
قد تو و زلف عنبر بوی تو !
تا قیامت گشته‌ایم از تو جدا
حسرتا ، واحسرتا ، واحسرتا !
. . . .
. . . .

۱۲۹۸ هـ . ق./۸۱ـ۱۸۸۰م .

۱ـ علیل و بیمار.

دل دردناک و غمگین

ای دل شوریدهٔ غمناک من !
ای دل بیچارهٔ صد چاک من !
تا بکی این میل و آز و آرزو ؟
چند، چند این قید جهد و جست‌وجو؟
بعد از ین آسوده باش ، آباد شو
از همه قید و بلا آزاد شو
روز گرچه شام حزن انگیز گشت
حیرت افزا و خیال آمیز گشت

مرغک شیرین زبان خاموش شد
دهر گویی سر [به] سرمد هوش شد
لیک فردا چون بیاید آفتاب
سربرآرند اینهمه از نو زخواب
گه شود روی زمین باغ و چمن
گه شود جمله جهان بیت الحزن
این درخت سالخورده هر بهار
نو جوان گردد ، شود پربرگ و بار
مرغ روز تو پر و بالش گشاد
اوفتاد اندر شبی بی بامداد
حسرتا ! این سرد سیر نابکار
کز پس خود می ندارد نو بهار !
ای دل غمگین و محنت دار من
ای دل همدرد من ، غمخوار من
من بپندارم که یزدان زمین
خالق افلاک و اکوان برین

چون ز خاک غم بشررا ساختست
باغضب دور از درش انداختست
بهر آن همواره ما در حسرتیم
پرمشاق و آه و درد و محنتیم
بر ره صعب المرور و پیچ پیچ
آخر وانجام ما هیچست ، هیچ !
ای سپهر بی وفای زشتخوی
دلخراش و کجرو و پرخاشجوی
ما ز عشق زهرهٔ خندان تو
گشته اینجا بندهٔ فرمان تو
مرغ دل همواره پرسوز و هوس
میکند ناله چو بلبل از قفس
از هوای نرگس مستان او
وز جفای غمزهٔ فتان او
می‌شود بی‌تاب بر روی زمین !
ناگهان مریخ زچرخ چارمین !

بشکند با تیر قهرش بال و پر ،
تیـر اورا کس نمی‌یـابد سپر!
هر کولان(۱)ورستمـان‌وآشیلان(۱)
زیـر تیـر وتیغ او دادنـد جـان
بیهده هرکوشش و هر اجتهاد
بختیارست آنکه دردنیا نزاد !

۱۲۹۹هـ . ق . /۱۸۸۱ـ۸۲ م .

۱ـ هرکول Hercule یا هراکلس Heracles نام لاتینی و یونـانی معروف ترین قهرمان ملی داستانهای کلاسیك یونان وروم است .

۲ـ آشیل Achille یا اخیلوس یکی ازمشهورترین قهرمـانان یونان باستان کـه نامش با آثارهومر جاودانه شده است .

فهرست نام اشخاص

کتابنامه

الف ـ منابع (به ترتیب سال) *

۱ـ نجم‌الدین ابوبکرمحمد بن‌علی بن سلیمان بن محمد راوندی (حدود ۱۲۰۶/۶۰۳). **راحة الصدور وآیة‌السرور** به‌سعی‌وتصحیح محمد اقبال، تهران ۱۳۳۴ ش.

۲ـ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی «دایه» (۱۲۵۶/۶۵۴). **مرصاد العباد من المبدء الی المعاد**، به‌سعی‌واهتمام‌حسین‌الحسینی‌النعمة‌اللهی «شمس‌العرفاء»، مطبعهٔ مجلس، (تهران «؟») ۱۳۱۲ ش.

۳ـ جلال‌الدین محمدبن بهاءالدین بلخی رومی «مولوی»(۱۲۷۳/۶۷۲). **مثنوی معنوی**، به‌تصحیح ومقابلهٔ محمدرمضانی (دارندهٔ کلالهٔ‌خاور)، چاپخانه خاور، تهران ۹-۱۳۱۵ ش.

۴ـ ناصرالدین حسین‌بن محمدبن‌علی‌الجعفری الرغدی«ابن‌البیبی‌المنجمه» (اواخرقرن هفتم/سیزدهم)، **الاوامرالعلائیه فی الامورالعلائیه**، مقدمه‌وفهرست ازعدنان صادق‌ارزی، (ازانتشارات‌انجمن‌تاریخ ترك)، آنکارا ۱۹۵۶.

۵ـ ———. **مختصرسلجوقنامه**، به‌اهتمام م. ه. هوتسما، لایدن۱۹۰۲م.

۶ـ بهاء الدین محمد (احمد) بن مولانا جلال الدین محمد «سلطان ولد» (۱۳۱۲/۷۱۲). **ولد نامه**، به تصحیح جلال الدین همائی، چاپ اقبال، تهران ۱۳۱۵ ش.

۷ـ کریم‌الدین محمود بن‌محمدآقسرائی (بعد از۱۳۲۳/۷۲۳). **مسامرة الاخبار ومسایرة الاخیار**، مقدمه و حواشی و فهرست از عثمان توران، (از انتشارات انجمن‌تاریخ ترك)، آنقره ۱۹۴۴.

---

* ارقام وحروف داخل پرانتز، نشان‌دهنده سال‌وفات مؤلف به هجری قمری و معادلش به سال مسیحی است.

۸ـ امیرنظام‌الدین علیشیرنوائی (۹۰۶/۱۵۰۰). **مجالس النفائس**، ترجمهٔ حکیم شاه‌محمد بن‌مبارك شاه‌قزوینی (۹۶۶ـ۹/۱۵۵۸ـ۹)، (با الحاقات درمتن و اضافات درکتاب «شامل شعرای گذشته ومعاصر مترجم») ، به سعی و اهتمام علی‌اصغرحکمت، (چاپخانهٔ بانك‌ملی ایران)، تهران ۱۳۲۳ ش .

۹- احمد فریدون بیك منشی «توقیعی» (نیمهٔ دوم قرن دهم/ شانزدهم) . **منشآت السلاطین**، دوجلد، استانبول ۱۸۵۸/۱۲۷۴ .

۱۰ـ مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی «حـاجی خلیفه» (۱۶۵۷/۱۰۶۷) . **کشف الظنون عن‌اسامی الکتب و الفنون**، به اهتمام شرف الـدین یلت‌کایـا وکیلیسلی‌رفعت بیلگه، دوجلد، (مطبعهٔ معارف)، استانبول ۲ـ۱۳۶۰/۳ـ۱۹۴۱

۱۱ـ اولیاء چلبی (۱۶۸۲/۱۰۹۳) . **سیاحتنامه** ، ده جلـد ، استانبـول ۵۷ـ۱۳۱۴/۱۹۳۸ـ۱۸۹۶

۱۲ـ محمد طاهرنصرآبادی اصفهانی (حدود ۱۷۰۳/۱۱۱۵) . **تذکرهٔ نصرآبادی** ، به‌تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۷ش.

13- Engelbert Kämpfer (gest. 1716). **Am Hofe des Persischen Grosskönigs (1684-5).** Das erste Buch der Amönitates exoticae in deutscher Bearbeitung, hrsg. Von Walther Hinz, Leipzig 1940

ب ـ تحقیقات و ترجمه هـا (به‌ترتیب الفبا)

فارسی

۱ـ ارسلان، شکیب . **تاریخ‌فتوحات اسلامی دراروپا: فرانسه،سویس ایتالیا و جزایردریای مدیترانه**، ترجمهٔ علی دوانی (ازانتشارات کتابفروشی بنی‌هاشمی، تبریز، بازارمسجد جامع)، چاپخانهٔ علمیهٔ قم ۱۳۴۸ش .

۲ـ افشار، ایرج. **راهنمای تحقیقات ایرانی** ، مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران «۲»، تهران ۱۳۴۹ .

۳- براون، ادوارد گرانویل. **تاریخ ادبی ایران**، جلد سوم (ازسعدی تا جامی)، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، چاپ دوم، کتابخانهٔ ابن سینا، تهران ۱۳۳۹ ش. جلد چهارم (از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر)، ترجمهٔ رشید یاسمی، چاپ دوم، کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۲۹ ش.

۴- بوسورث، کلیفورد ادموند. **سلسله‌های اسلامی**، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۸۰»، تهران ۱۳۴۹ ش.

۵- بوگدانوویچ، دیان. «ادبیات فارسی دریوگسلاوی»، **راهنمای کتاب**، سال پنجم (۱۳۴۱)، شماره‌های یازدهم ودوازدهم، ص ۹۰-۲۸۳

۶- ــــــ. «نویسندگان وشعرای فارسی گوی یوگسلاوی»، **وحید**، سال اول (۱۳۴۳)، شماره هشتم ص ۷-۶۰ وشماره نهم، ص ۳۶-۲۶

۷- بهار، محمدتقی (ملك الشعراء). **سبك شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی**، جلدسوم، چاپ سوم، کتابهای پرستو، تهران ۱۳۴۹ ش.

۸- تویسرکانی، قاسم. **تاریخی اززبان تازی درمیان ایرانیان پس از اسلام**، انتشارات دانشسرایعالی «۳۹»، تهران ۱۳۵۰ ش.

۹- حکمت، علی اصغر. **جامی**، چاپخانهٔ بانك ملی ایران، تهران ۱۳۲۰ ش.

۱۰- خسروشاهی، رضا. **شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سدهٔ دهم هجری**، انتشارات دانشسرایعالی «۴۰»، تهران ۱۳۵۰ ش.

۱۱- درخشان، مهدی. «نثر زبان فارسی در ترکیه وشناسانیدن چند کتاب»، **مجموعهٔ سخنرانیهای دومین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی** (مشهد، ۱۱ تا ۱۶ شهریور ماه ۱۳۵۰)، جلد اول، به کوشش حمید زرین کوب، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۱ ش. ص ۱۰۶-۹۳

۱۲- دهخدا، علی اکبر. **لغت نامه**، [(جزوهٔ امکدار- اسماعیل بن ابی سهل)]، چاپخانهٔ مجلس، تهران ۱۳۳۱ ش.

۱۳- ریاحی، محمدامین. **نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی**، چاپ چهارم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰ ش.

۱۴- شفا، شجاع‌الدین. **جهان ایران شناسی**، جلداول، (کتابخانهٔ پهلوی ودبیرخانه مرکزی اتحادیهٔ جهانی ایران‌شناسان)، تهران ۱۳۴۸ش.

صفا، ذبیح‌الله. **تاریخ ادبیات در ایران**، جلددوم (ازمیانهٔ قرن پنجم تا آغازقرن‌هفتم‌هجری)، چاپ‌چهارم، انتشارات کتابخانهٔ‌ابن‌سینا، تهران۱۳۴۷ش. جلدسوم «بخش اول ودوم» (ازاوایل قرن هفتم تاپایان قرن هشتم هجری)، انتشارات دانشگاه تهران «۱۳۴۶/۳ و ۱۳۴۶/۳ ۲»، تهران ۲-۱۳۵۱ش.

۱۶- طبری، عمادالدین. «چند توضیح» (دربارهٔ مقاله‌دیان‌بوگدانوویچ)، **راهنمای کتاب**، سال‌ششم (۱۳۴۲)، شماره‌های اول‌ودوم، ص۲-۱۴۰

۱۷- فرخ، محمود. **سفینهٔ فرخ**، (چاپخانهٔ نبردما)، مشهد ۱۳۳۲

۱۸-گلشنی، عبدالکریم. «تأثیرادبیات فارسی در بالکان واشعارفارسی نعیم‌فراشری»، **مجموعهٔ خطابه‌های نخستین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی** (تهران، ۱۱تا۱۶ شهریورماه ۱۳۴۹)، جلد دوم، به‌کوشش غلامرضا ستوده، دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳ش. ص۸۸-۷۳

۱۹- ———. «شعرفارسی‌درآلبانی»، **پارس**، سال‌سی‌ویکم(۱۳مهرماه ۱۳۵۱)، شمارهٔ ۳۶۳۲ (شیراز) ص ۸ و۷

۲۰- ———. «نعیم فراشری شاعر بزرگ پارسی گـوی آلبانی»، **خرد وکوشش** فصلنامهٔ دانشگاه پهلوی، دورهٔ چهارم (۱۳۵۲)، دفتردوم و سوم، ص ۷-۵۰

۲۱- لین‌پول، استانلی. **طبقات سلاطین‌اسلام باجداول تاریخی ونسب های ایشان**، ترجمهٔ عباس اقبال، تهران۱۳۱۲ش.

۲۲- مدرس تبریزی، محمدعلی. **ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب‌یاکنی و القاب**، هشت جلد، چاپ دوم وسوم، چاپخانهٔ‌شفق،

تبریز ۱۳۴۹ ؛

۲۴ـ مشکور ، محمد جواد . **اخبارسلاجقهٔروم** (بـا متن کامـل مختصر سلجوقنامهٔ ابن‌بی‌بی، به‌اهتمام م . ه . هوتسما، لایـدن ۱۹۰۲) ، ازانتشارات کتابفروشی تهران، تهران ۱۳۵۰ش.

۲۴ـ ———— . «مولانا وبارگاه او»، **هنرومردم،** (ازانتشارات‌وزارت فرهنگ وهنر) ، سال سیزدهم، (آبـان ماه ۱۳۵۳)، شماره صد وچهل وپنج، ص ۲۵ ـ ۲

۲۵ـ ———— ./ غروی اصفهانی ، حسن. «صوفیان مواوی‌دردمشق» ، **هنرومردم**، سال‌چهاردهم (اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۴)، شماره یکصدوپنجاه ویکم ص ۶ ـ ۲

۲۶ـ معین ، محمد . **فرهنگ فارسی (متوسط)** ، شش جلـد ، مـؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران ۵۲ـ۱۳۴۲

۲۷ـ نخجوانی، حسین.«نفوذزبان‌وادبیات‌فارسی‌درترکیه‌دورهٔ‌آل‌عثمان»، **نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز،** سال چهـاردهم (۱۳۴۱) ، شمـارهٔ اول ، ص ۵۴ـ۴۲ وشمارهٔ دوم، ص۹۱ـ۱۷۶

۲۸ـنفیسی،سعید. **تاریخ نظم و نثر فارسی درایران ودرزبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری،** دوجلد، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۴۴ ش.

۲۹ـ هازارد، هانری‌و. **اطلس تاریخ اسلامی** ، ترجمهٔ‌محمود عرفان، ازانتشارات‌کتابفروشی ابن‌سینا(باهمکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تهران-نیویورك)، تهران سال «؟» .

ترکی «به خط عربی»

۳۰ـ سامی‌فراشری، شمس الدین . **قاموس الاعلام ترکی،** شش جلد ، به‌سعی و تصحیح مهران، استانبول ۱۶ـ۱۳۰۶هـ . ق . /۹۸ـ۱۸۸۹م .

ترکی «به خط لاتینی»

31. *Islam Ansiklopedisi,* Islam Alemi (Tarih, Coğrafya, Etnografya ve Biyografya Logati), Milli Eğitim Basımevi, Istanbul 1939– .

32. Kaleşi, H. "Arnavut Edebiyantinda Türk Etkileri," *X. Türk Dil Kurultayında Okunan Bilimsel Bildiriler (1963),* Türk Tarih Kurumu Basımevi, Ankara 1964, s. 61-74.

آلمانی

33. Busse, H. *Untersuchungen zum islamischen Kanzleiwesen an Hand turkmenischer und safawidischer Urkunden,* Kairo 1959.

34. Golshani, A. K. "Friedrich Barbarossa und das deutsche Kreuzzugsheer in den arabischen Quellen: in der Zeit des Seldschukenherrschers Qutbuddin Malik-schah ibn Qelidsch Arsalan (584/1188-588/1192)," *International Congress of History and Culture of Syria,* Gordan University, Amman, April 20-25, 1974.

35. Matuz, J. *Das Kanzleiwesen Sultan Süleymans des Prächtigen* (Freiburger Islamstudien, Band V), Franz Steiner Verlag GmbH, Wiesbaden 1974.

36. Rypka, J. *Iranische Literaturgeschichte,* Veb Otto Harrassowitz, Leipzig 1959.

انگلیسی

37. Birge, J. K. *The Bektashi Order of Dervishes,* London 1937.

38. Gibb, E. J. W. *A History of Ottoman Poetry,* edited by E. G. Browne, 5 vols., reprinted London 1963-7.

39. Najib Ullah, *Islamic Literature: An Introductory History with Selections,* New York 1963.

ایتالیائی

40. Rossi, E. "Saggio sul dominio turco e l'introfuzione dell'islam in Albania," *Albania,* Anno III, Eascicolo IV (Dicembre 1942).

فرانسوی

41. Kalesi, H. "Prilog poznavanju arbanaske književnosti iz vremena preporoda. [Contribution a la connaissance de la littérature albanaise de l'époque de la Renaissance. (La littérature albanaise dans l'alphabet arabe.) Résumé.]," *Godišnjak Balkanološkog Instituta,* Knj. 1, Sarajevo 1957, s. 352-88.

(استفادهٔ من ازاین مقاله تنها از Résumé آن بفرانسه بوده است).